

فوائح الجمال و فواتح الجلال

از :

عارف نامی شیخ شهید نجم الدین کبری

ح ۱۱۸ ق

ترجمه :

آقای محمد باقر ساعدی خراسانی

به اهتمام :

حسین حیدرخانی مشتاقعلی

انتشارات مهری، ۱۳۶۸ ش

BP292.1

.N3 F952

0.1

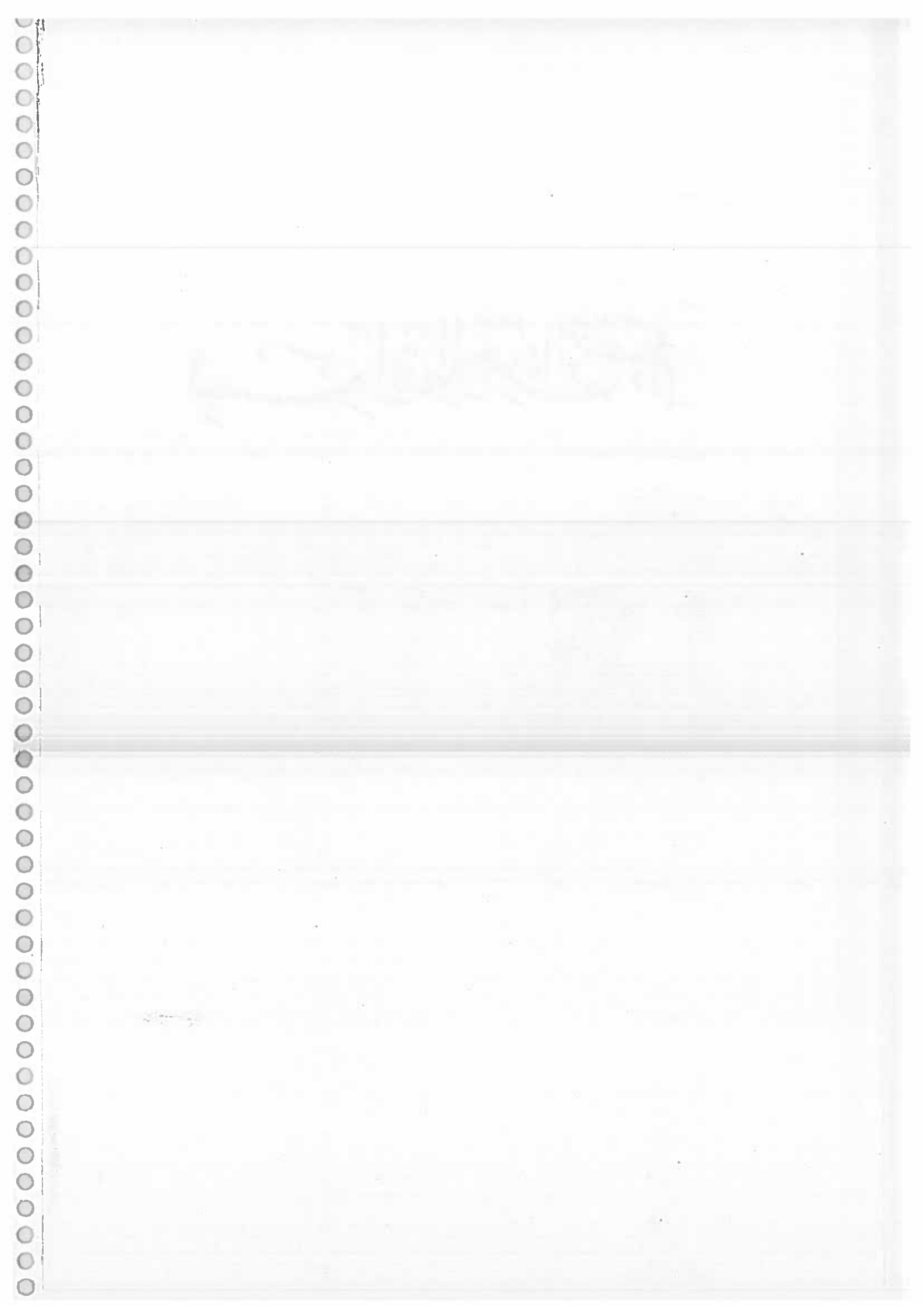


۷۹۸۲۶

اسکن شده

- نام کتاب : فوائج الجمال و فوائح الجلال
- نویسنده : نجم الدین کبری عارف نامی قرن ششم هجری قمری
- ترجمه : شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی
- به اهتمام : حسین حیدرخانی
- ناشر : انتشارات مروی
- نوبت چاپ : چاپ اول
- تیراژ : سه هزار
- صفحه و قطع : وزیر
- مصحح : محمد بهشتی
- حروفچینی : چاپخانه ناصر خسرو
- لیتوگرافی : البرز
- چاپ : مهارت
- تاریخ انتشار : پائیز ۱۳۶۸
- آدرس ناشر : خیابان ناصر خسرو مقابل وزارت دارائی تلفن : ۳۱۳۶۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سحاب رحمت کریم کارساز و رحیم بنده نواز از آسمان عنایت
بی علت باریدن گرفت ، سعادت از در سخا در آمد ، این پای افتاده
در غریبستان دنیا را از رحمت دست گرفت ، دل تشنه پر غم و جان
خسته درهمم را قلاب محبت عیاران کوی طریقت و مبارزان میدان
حقیقت که در قصر تنهایی برسجاده بی نیازی از خلق نشسته اند و
درب آمیزش بر رخ اغیار را بسته اند صید کرد و زنجیر مودت
شاربان زلال عرفان که ندما مجلس شهوداند و آفتاب جهانتاب
حقیقت از مشرق دلشان طالع و پرتو نور الهی از مطلع رخسارشان
ساطع است جانم را قید کرد . در ملك عزت همدمان نسیم وصال و
محرمان حریم جمال گوشه‌ای عنایتم کردند ، بند علایق ازدست و
پایم برداشتند ، عیسی وار به احیای دل مرده ام توجه نمودند و به ضیاء
معرفت مستان باده محبت ذوالجلال آتش عشق افروختم و به گرمی
آن آتش مقدس سوختم ، عهد بستم به شکرانه این سعادت که از
خار زار محنت رهائیم بخشیدند و به گلزار محبت ماوایم دادند ،
عرض ادبی به معارف غنی عرفان اسلامی شیعی بنمایم ، از آن پس
فرصت را درهمه حال و همه جا چون سایه دنبال میگردم تا عاقبت

سپیده آرزو در آسمان طلب و همت دمید، دو رساله از رسائل ابر-
مرد تاریخ عرفان شیخ شهید نجم‌الدین کبری قدس‌الله روحه‌العزیز
را با مقدمه‌ای جامع و مطرح کردن مسائلی از زندگی شیخ شهید
که میرفت عمداً یا سهواً فراموش شود منتشر نمودم و هم اکنون
توفیق ربانی رفیق و رحمت رحمانی جلیس شفیق گردید تا اثر نفیس
و گرانبهای فوائح الجمال و فوائح الجلال را که چون عنقای مغرب
از میانه غائب بود و ترجمه و انتشارش از جمله آرزوهای معتکفان
کوی دوست و ارباب تحقیق بشمار میرفت با ترجمه عزیز
بزرگوار منتشر سازیم.

خاک پای شیعیان

حسین حیدر خانی مشتاقعلی

عید غدیر خم ۱۴۰۷ - تهران

۵۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مولانا ابو عبد الله احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله خيوقی خوارزمی در سال ۵۴۰ هجری قمری در یکی از اصیل ترین طوایف خیوه که دارای عنوان علمی و اجتماعی بودند دیده به دنیا گشود. ایام طفولیت را در دامن مادری عارفه گذرانید و پس از دوران کودکی علم آموزی را از حوزه علمی زادگاهش آغاز نمود. در همان ایام درد طلب دامنگیرش شد. به تهذیب و تزکیه نفس به شیوه عارفان نزد پدر بزرگوارش که از اجله مشایخ عارف نامی شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی بود پرداخت.

با گذشت زمانی کوتاه شخصیت علمی او در همان ایام جوانی مورد توجه خاص اساتید حوزه علمی خوارزم قرار گرفت به اصلاح دید پدر و استادان خویش به سیر و سیاحت پرداخت. اتفاقاً به مصر رسید. پس از مدتی اقامت و تدریس سعادت رفیق شفیق او گشت به

صحبت شیخ الشیوخ روزبهان وزان مصری^۱ که از اجله خلفای عارف نامی شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی بود رسید که در باره آن بزرگوار، می فرماید:

«اکثر اوقات مستغرق تجلی حق و حیران مشاهده جمال مطلق بود. چون به صحبت او رسیدم به ریاضت اشتغال نمودم و مدتی در خلوت بودم تا ابواب فتوحات غیبی بر من گشادن گرفت و سعادت انس با عالم قدس دست داد^۲ و خلوات متعاقب به سر بردم تا آتش قدس مستور که: من عرف الله کل لسانه^۳ عبارت از آن است و کشف مشهور که: من عرف الله طال لسانه اشارت بدان است حاصل شد^۴ حالات من در نظر شیخ پسندیده آمد و مرا به فرزندی قبول کرد و سرپوشیده خویش به من داد و مرا از آن دختر دو پسر حاصل شد^۵. در مصر اقامت داشت تا اینکه مطلع می شود در تبریز ابو منصور محمد بن اسعد بن حفده عطاری طوسی شاگرد برجسته حسین بن مسعود فراء بغوی ملقب به محیی السنه (متوفی ۵۱۰ یا ۵۱۶) که از اعظم محدثین می باشد به درس و بحث پیرامون مسائل حدیث شناسی اشتغال دارد،

۱- ایشان با روزبهان بقلی شیرازی فرق دارند.

۲- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۴ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۰۵ و ۱۰۴.

۳- از مولی الموالی علی امیر المؤمنین وارد است من عرف الله سبحانه

کل لسانه

۴- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۲.

۵- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۴ و روضات الجنان و جنات الجنان

ج ۲ ص ۳۲۲ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۰۵.

خود می فرماید: چون چنین شنیدم مرا رغبت صحبت ایشان شد و خواستم تا کتاب شرح السنه را در خدمت ایشان خوانم. از شیخ روزبهان اجازت خواستم به تبریز رفتم و در خانقاه زاهدیه در سر- میدان عتیق فرود آمدم^۱.

شیخ در حوزه علمی ابو منصور تلمذ نمود. مباحثه کتاب شرح السنه به اتمام می رسید، روزی در حوزه ابو منصور در حالی که با جمعی از ائمه و مشایخ تبریز به بحث سرگرم بودند، ناگاه شیخ واصل بابا فرج تبریزی که از اکابر مشایخ طریقت و اولیاء اخفیا بود وارد مجلس درس شد. با ورود آن بزرگوار به حوزه درس و بحث ابو منصور، نجم الدین مجذوب او می شود به حدی که ادامه مباحثه برایش غیر ممکن می گردد، بابا فرج نیز نظری به او افکنده در حالی که تبسمی به لب داشت مجلس را ترک می کند. نجم الدین می فرماید: به کلی از دست رفتم و از استاد خود امام پرسیدم که این درویش چه کسی است؟ امام گفت: او از مجذوبان است و بابا فرج نام دارد^۲.

نجم الدین آن شب را با یاد و خیال بابا فرج به سر می برد که چگونه بابا فرج بایک نگاه آتش به جانش افکنده است، صبح چون روزهای گذشته به نزد استاد می رود، این بار نه برای تلمذ و

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۳ و جواهر الاسرار ج ۱

ص ۱۱۴.

۲- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۴.

فراگیری بلکه از صیادی که او را صید نموده سخن به دل دارد .
از او که با نگاه و تبسمی دلش را ربوده است . نجم‌الدین می‌رود تا
شاید گره این مشکل به دست محدث بزرگ کشاده شود. ابو منصور
را می‌گوید : ای شیخ ، بابا فرج ما را صید کرده است و به سلسله
شوق قید کرده لطف فرمائید تا در خدمت برویم و او را بیاییم باشد
که از بابا فرج ، فرجی حاصل شود!

ابو منصور پیشنهاد برجسته‌ترین شخصیت حوزه علمی خویش را
پذیرفته با جمعی از اکابر ائمه و مشایخ حدیث که در حوزه‌اش تلمذ
می‌نمودند عازم خانقاه بابا فرج می‌شوند . اجازه تشریف بوسیله بابا
شاذان خادم خانقاه بدین صورت داده شد : اگر آنچنان که به درگاه
خدای می‌روند توانند پیش من آمدن .

نجم‌الدین که مست فیض نظر او بود کلام اسرار آمیز بابا فرج
را درك نموده دستار از سر نهاد به غیر ازار^۲ هر چه پوشیده بود
بیرون آورد ، دست بر سینه نهاده شرف حضور یافت ، بعد از مرآقه‌ای
کوتاه حال بر بابا فرج متغیر گشت . عظمتی در صورت او پدید آمد
و چون قرص آفتاب روشن و متلالی گشته دوتائی که به تن داشت منشق
شده بعد از لحظه‌ای آن جامه را که از عظمت غلبات شوق ذات و
صدمات تجلیات منشق شده بود بر نجم‌الدین پوشانید و خطابش فرمود :

۱- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۴ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۰۵ و

روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۷۶ و نفحات الانس ص ۴۲۰ .

تو را وقت خواندن نیست که تو سر دفتر جهان خواهی شد^۱.

نجم‌الدین می‌فرماید: از برکت انفاس بابا، من در وجود خویش
حال: یوم تبدل الارض غیر الارض^۲.

وسر: و اشرق الارض به نور ربها^۳ را معاینه دیدم و لمعات
بروق صفات در دل و جان یافتم و بوی عطر عنایت به مشام سر من
رسید و خطاب مستطاب: ادن منی به سمع قابلیت من آمد^۴.

نجم‌الدین به اشارت بابا فرج دلش از نقوش پاك شد و دوات
و قلم از دست بینداخته به خلوت نشست، دل را آئینه فتوحات غیبی
یافت، پس از اعتکاف کوتاهی در خانقاه بابا فرج به طلب کامل مکملی
از تبریز خارج شد، نسیم عنایت الهی وزیدن گرفت. به راهنمایی
سعادت سرمدی در بدلیس دست ارادت به نورالوری شیخ عمار یاسر
بدلیسی که از اعظم مشایخ و اکابر اولیاء بود داد. و به ریاضات و
مجاهدات اشتغال ورزید. از برکات انفاس و توجهات آن بزرگوار
بر اسرار مکاشفات و مشاهدات اطلاع یافت. خود می‌فرماید: از حال
به محول الاحوال پرداختم^۵. از بدلیس نیز با اجازه پیر تربیت و صحبت^۶

۱- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۵ و طرایق الحقایق ج ۱ ص ۱۰۵.

۲- سوره ابراهیم آیه ۴۸.

۳- سوره الرمرآیه ۶۹.

۴- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۶.

۵- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۷.

۶- با پیر خرقة ارشاد و خلافت فرق دارد.

خویش^۱ نورالوری عمار یاسر بدلیسی و اشارت آن بزرگوار عازم خوزستان می گردد تا به خدمت قطب الاولیاء شیخ اسماعیل قصری برسد^۲.

نجم الدین در حالی که مریضی سختی داشت وارد دزفول می شود او را به خانقاه شیخ الوری اسماعیل قصری راهنمایی کردند که خود می فرماید: در آن لحظه که خدمت شیخ اسماعیل رسیدم او را بر سر منبر یافتیم. جامه چر کینی پوشیده اما سخنهای بلند می گفت. در خاطر من گذشت که چنین صوفی دروغ است جامه چر کین پوشد، در حال خاطر من بروی ظاهر گشت و به فراست دانست و گفت: ای طالب مطلوب این جامه اگر چه چر کین است اما نمازی است، سخن او، بغایت در من اثر کرد و صید او شدم، مدتی در ظل تربیتش بودم خرقة ارادت و تربیت از او پوشیدم و جرعه تمام از جام کلامش نوشیدم. پس مرا رخصت فرمود که کارت تمام شد وقت آنست که بر سر اهل و عیال روی و ایشان را از مصر به طرف وطن مألوف خود به خوارزم بری و آنجا بر سر سجاده نشینی و جهانیان را بطریق ارشاد حق رسانی^۳.

۱- چنانکه حافظ حسین کربلائی در صفحه ۳۲۳ جلد ۲ روضات الجنان و جنات الجنان می نویسد، در -لسله شریفه کبرویه پیر تربیت و صحبت شیخ نجم الدین احمد کبری شیخ عمار یاسر بدلیسی را دانسه و شمرده اند.

۲- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۱۷.

۳- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۳.

نجم‌الدین کامل مکملی که از سینهٔ سینای عارفان، کامل‌زمان و اولیاء واصل دوران دم مسیحا یافته بود و از ساغر قلبشان جام شراب مرد افکن نوشیده بود بنابر امر پیر و مراد خویش شیخ الوری اسماعیل قصری عازم مصر شد. خود می‌فرماید: از آنجا - دزفول - عزم مصر کردم. چون رسیدم شیخ روزبهان پیر و ضعیف گشته بود. مرا بنواخت و گفت: نجم‌الدین ما عصفوری برفت و شاهبازی باز آمد! مدتی را به دید و بازدید با مقامات علمی شریعت و شیوخ طریقت مصر اشتغال داشت. سپس در سن ۳۵ سالگی به سال ۵۷۵ هجری قمری عازم زادگاهش گردید. با ورود به خیوه - جرجانیة امروزه - پس از مستقر شدن و دید و بازدید در خانقاهی به تدریس علوم اسلامی پرداخت. حوزهٔ درسش چنان مورد استقبال طلاب علوم و معارف اسلامی واقع شد که در اندک زمانی آوازهٔ آن به مراکز علمی آن روز رسید، شخصیت‌های علمی برای دیدار این استاد تازه - نفس عازم خوارزم می‌شدند و چون دیگر تلامذه در آن حوزه علمی تلمذ نموده استفاده میکردند شیخ نجم‌الدین در کنار تدریس علوم اسلامی به تربیت طالبان راه و شیفتگان قرب الله پرداخت و عاشقان سیر و سلوک از گوشه و کنار بلاد اسلامی عازم خوارزم میشدند تا هستی خویش را به آتش عشق او بسوزانند، شیخ طالبان را تحت تعلیم و تربیت قرار داده تا آتش به جانها افکنند، سوختگان وادی عشق که

حلقه ارادتش را بگوش می کشیدند و طبق سنت مشایخ طریقت به ریاضات و مجاهدات می پرداختند در اندک زمانی کار سلو کشان به اتمام رسیده عازم بلاد اسلامی می شدند تا به تربیت طالبان و ارشاد قبالان همت نمایند .

استادان نجم الدین کبری

نجم الدین از روزی که خوارزم و طن وزاد گاهش را ترک نمود، بهترین و عزیزترین ایام عمرش را در بیابانها، دره ها، کوه ها، به جستجو گذرانید، هر جا آوازه ای از مردی دانشمند بلند عازم آن دیار میشد و از محضر او استفاده می نمود، بهمین جهت نجم الدین کبری فقط عارفی از خویش رسته و به مولا پیوسته نبود بلکه مفسری عظیم الشان، حدیث شناسی زبردست، هیت شناسی متبحر، محقق عالیقدر، حکیم و فیلسوفی عالی مقام، لغت شناسی بی نظیر، رجال شناسی عالی رتبه بشمار میرفت. زیرا در شهرها استادان زیادی را در تمامی علوم اسلامی درک نموده تا آنجا که امکان داشت از حضورشان استفاده علمی می کرد.

در بررسی و پژوهشی که در این زمینه داشتیم با نام چند تن از استادان نجم الدین کبری در علوم مختلف اسلامی برخورد نمودیم که فهرست وار به آنها اشاره می کنیم:

- ۱- شیخ حسن جامی، ۲- شیخ ابراهیم، ۳- شیخ اسماعیل حلبی، ۴- شیخ اسماعیل کوفی، ۵- شیخ اسماعیل رومی، ۶- شیخ

اسماعیل بغدادی^۱ ۷- ابوالمعالی عبدالمنعم نیشابوری^۲ ۸- ابوالعلاء
 حسن بن احمد همدانی^۳، ۹- ابوطاهر احمد اصفهانی^۴، ۱۰- محمد بن
 اسعد عطاری^۵، ۱۱- امام ابو جعفر حفده^۶، ۱۲- امام بو نصر حفده^۷

پیران نجم‌الدین کبری

نجم‌الدین کبری ابر مرد تاریخ عرفان از درخشان‌ترین چهره‌ها
 های عرفان اسلامی شیعی سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی و ششم
 و هفتم هجری قمری است. نجم‌الدین در طی مراحل سلوک بسیاری
 از بزرگان عرفا و مشایخ زمان خویش را درک نموده نزد هر یک از
 آن شخصیت‌های علم و فضیلت استفاده‌های سرشاری برده است و بعد
 آموزگار یک سلسله کامل از اندیشمندان، دانشمندان، مستفیضان
 از فیوضات قرآن کریم، فقه‌شناسان، حدیث‌شناسان، فیلسوفان،
 حکیمان و شاعران گردید.

نجم‌الدین پس از بهره‌مند شدن از استادان و پیران خود کانونی
 از حقایق عالیه و دقایق لطیف عرفان اسلامی بود که از آن رشته‌هایی

۱- تصوف و ادبیات تصوف ص ۴۴۲.

۲- طبقات الشافعیه ج ۵ ص ۱۱.

۳- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۱ ص ۸۲.

۴- شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۵۵.

۵- لغت نامه دهخدا ج ۱ ص ۳۹۳.

۶- طبقات الشافعیه ج ۵ ص ۱۱۴.

۷- عارفان و صوفیان ص ۴۸.

به سوی همه گوشه و کنار جهان اسلام کشیده شده بود، او در راه تکامل مراتب معنوی به حضور مشایخ زمان خویش رسیده از آنان استفاده برد تا کاملی مکمل گردید و از کسانی که بهره معنوی برده است در آثار و اجازات خود چنین نام می برد .

۱- شیخ روزبهان وزان مصری ۲- بابا فرج تبریزی ۳- عمار یاسر بدلیسی ۴- کھف الدین شیخ الوری اسماعیل قصری ۵- قاصی ابن العصرون دمشقی ۲ امام ابی محمد محمود بن محمد بن عباس خوارزمی و شیخ الشیوخ عبدالرحیم و عثمان قواس والی السعادت و مودد ذهبی در بغداد و محمد اسکوثی در مرند و امام ابی العلاحافظ و برهان عبداللطیف صوفی و شمس الائمہ دیلمی و قطب الدین نیشابوری و حیدر قزوینی و امام حافظ ابی طاهر سلفی صوفی در اسکندریه و محمد واحد کلهم در تبریز ۳ استفاده ها نمود لکن مشهور چنین است که او شاگرد چهار استاد برجسته تاریخ عرفان بوده چنانکه خود در این زمینه میفرماید: گشایش بخشایش مرا از خدمت چهار کس بود .

اول: شیخ روزبهان وزان مصری ۴ که اصل وی از کازرون

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۲ و دیگر مصادر.

۲- سلسله الاولیاء سید محمد نوربخش درج در جشن نامه هانری کربن ص ۲۸.

۳- اجازه سیف الدین باخرزی درج در دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری ص ۲۵۲.

۴- باروزبهان بقلی شیرازی فرق دارد ادله بسیار در دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری در ص ۱۱۹ نقل کرده ام رجوع شود به آنجا.

فارس بود و در مصر می‌بود.

دوم: شیخ بابا فرج تبریزی که از مجذوبان و محبوبان حق بود.

سوم: شیخ عمار یاسر بدلیسی.

چهارم: شیخ اسماعیل قصری قدس‌الله تعالی ارواحهم^۱.

و در جمالاتی کوتاه نحوه بهره‌گیری و ارتباط خود را با پیران طریقت خویش بیان داشته فرموده است: «علم طریقت را از روزبهان وزان مصری و عشق را از قاضی امام بن العصرون دمشقی و علم خلوت و عزلت را از شیخ عمار یاسر و خرقه از شیخ اسماعیل قصری^۲».

خرقه ارشاد نجم‌الدین کبری

گفتیم شیخ نجم‌الدین کبری در باره انتساب خود به مشایخ و پیران بزرگوارش فرموده است که خرقه از دست شیخ الوری اسماعیل قصری پوشیده‌ام و در اجازاتی که جهت فارغ‌التحصیلان حوزه علمی معنوی خویش مرقوم داشته این خرقه را به عنوان خرقه اصل خود معرفی کرده، مشایخ آن را معنعن به ساحت قدس ولی تابعین مصباح موحدین کمیل بن زیاد نخعی یار شهید و صاحب اسرار علی امیر المؤمنین علیه‌السلام بیان فرموده است.

نجم‌الدین کبری در اجازه رضی‌الدین علی لالا^۳ سیف‌الدین باخرزی^۴ سعد‌الدین حموی^۵ مرقوم داشته: خرقه پوشیدم از شیخ

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۲.

۲- سلسله‌الاولیا و سید محمد نور بخش درج در جشن نامه هانری کر بن ص ۲۸.

۳- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۰۶.

۴ و ۵- المشیخه نسخه خطی شماره ۲۱۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه

که در قسمت اجازات نجم‌الدین در همین مقدمه آورده‌ایم.

و سید خود شیخ الوری اسماعیل بن حسن بن عبدالله قصری و او خرقه پوشیده است از شیخ محمد بن مانکیل و او از داود بن محمد معروف به خادم الفقرا و او از شیخ ابی العباس بن ادیس و او از شیخ ابوالقاسم بن رمضان و او از ابی یعقوب طبری و او از ابی عبدالله بن عثمان و او از ابی یعقوب نهرجوری و او از ابی یعقوب سوسی و او از عبدالواحد بن زید و او در علم شاگرد حسن بصری بود و خرقه پوشیده از کمیل بن زیاد و حسن بصری در علم شاگرد علی بن ابیطالب علیه السلام و کمیل بن زیاد خرقه پوشیده است از علی بن ابیطالب علیه السلام و او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم .

نظر مشایخ طریقت و تذکره نویسان و محققان در باره

خرقه ارشاد نجم الدین کبری

چون این اواخر عده‌ای از شرح احوال نگاران نسبت به انتساب خرقه ارشاد شیخ نجم الدین کبری به اشتباه افتاده‌اند و هر کدام شجره‌ای را جهت نسبت خرقه اصل او در نوشته‌های خود مطرح نموده‌اند ناگزیر آرای مشایخ طریقت و تذکره نویسان و محققان را در این زمینه بیان می‌داریم که متفقاً بر آن عقیده‌اند نسبت خرقه ارشاد شیخ نجم الدین کبری به واسطه شیخ الوری کهن الدین اسماعیل قصری به حضرت کمیل بن زیاد نخعی می‌رسد.

- ۱ - شیخ مجدالدین بغدادی از شاگردان نجم الدین کبری^۱
- ۲ - شیخ سیف الدین باخرزی از شاگردان نجم الدین کبری^۲
- ۳ - شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی از خلفای نجم الدین-کبری^۳.
- ۴ - شیخ علاء الدوله سمنانی^۴.
- ۵ - شیخ کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی^۵.
- ۶ - سید علی همدانی^۶.
- ۷ - سید محمد نوربخش^۷.
- ۸ - شیخ اسماعیل لیبی^۸.
- ۹ - شیخ ابوالمفاخر یحیی باخرزی^۹.

-
- ۱ - تحفة البرره فی مسائل العشره نسخه خطی شماره ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی ص ۱۲۳ و جامع السلاسل ج ۱ قسم ۱ ص ۷۳ و نفعات الانس ص ۵۶۰
 - ۲ - سرگذشت سیف الدین باخرزی ص ۸ .
 - ۳ - سیرالاولیاء ص ۳۵۴ .
 - ۴ - تذکره المشایخ در مجموعه سخنرانیها و مقالهها درباره فلسفه و عرفان اسلامی ص ۱۵۳ و روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۲
 - ۵ - جواهر الاسرار و زواهر الانوار ج ۱ ص ۱۱۹
 - ۶ - رساله فتوت نامه شماره ۷۷۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه از ص ۷۸ تا ۸۴ که در روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۵۳ و روزبهان نامه ص ۱۸ مقدمه هم درج است .
 - ۷ - سلسله الاولیاء درج در جشن نامه هانری کرین . ص ۴۸ ؛ ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات . ج ۶ ، ص ۴۰۳ و ۴۰۴ .
 - ۸ - روضات الجنان و جنات الجنان . ج ۲ ، ص ۹۷ .
 - ۹ - اوراد الاحباب و فصوص الاداب . ص ۹ و ۲۷ .

- ۱۰ - سید اکبر حسین فرزند و خلیفہ سید محمد کیسودراز^۱.
- ۱۱ - عبدالرحمن جامی^۲.
- ۱۲ - حافظ حسین کربلائی^۳.
- ۱۳ - عبدالله یافعی^۴.
- ۱۴ - ابی فلاح عبدالحی بن عماد^۵.
- ۱۵ - میر سید محمد باقر خوانساری اصفہانی^۶.
- ۱۶ - محمد دارا شکوہ^۷.
- ۱۷ - شیخ محمد طبسی^۸.
- ۱۸ - حاج ملا سلطان گنابادی سلطان علیشاہ^۹.
- ۱۹ - حاج شیخ عباس قمی^{۱۰}.
- ۲۰ - سید عبدالحسین خاتون آبادی^{۱۱}.
- ۲۱ - شیخ محمد جعفر کبوتر آہنگی مجذوب علیشاہ^{۱۲}.

-
- ۱- کتاب العقاید . چاپ حیدرآباد . ص ۵۸ .
 - ۲- نفحات الانس . ص ۴۱۸ .
 - ۳- روضات الجنات و جنات الجنان . ج ۱ . ص ۳۸۰ و ۵۷۵ .
 - ۴- تاریخ مرآت الجنان ج ۴ ص ۴۰ .
 - ۵- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ج ۶ ص ۷۹ .
 - ۶- ترجمہ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات . ج ۲ ص ۷ .
 - ۷- سفینة الاولیاء . ص ۱۰۴ .
 - ۸- آثار درویش محمد طبسی . ص ۲۲۷ .
 - ۹ - ولایت نامہ ص ۲۴۱
 - ۱۰ - ترجمہ الکنی والالقباب ج ۴ ص ۲۹۴
 - ۱۱ - وقایع السنین والاعوام ص ۳۱۲
 - ۱۲ - مرآت الحق ص ۱۳۰

- ۲۲ - عبدالعزیز شیر ملک واعظی^۱.
 ۲۳ - معصوم علیشاه نایب الصدر^۲.
 ۲۴ - ابن محمد حکیم محمد مظفر^۳.
 ۲۵ - محمد تقی منصور علیشاه نعمت اللہی^۴.
 ۲۶ - سید محمد کاظم امام^۵.
 ۲۷ - مولوی غلام سرور^۶.
 ۲۸ - احمد فال فریدی^۷.
 ۲۹ - یو کنی ادواردویچ برتلس^۸.
 ۳۰ - علی اکبر دہخدا^۹.
 ۳۱ - محمد قزوینی^{۱۰}.
 ۳۲ - مؤلف جامع السلاسل^{۱۱}.

- ۱ - رسالہ سیرشاہ نعمت اللہ ولی در مجموعہ شرح احوال شاہ نعمت اللہ ولی تصحیح ڈان او بن ص ۲۹۹
 ۲ - طرائق الحقایق ج ۲ ص ۸۳
 ۳ - رضوان المعارف الالہیہ ص ۲۱
 ۴ - آداب المسافرین نسخہ خطی شماره ۲۴۰۹ کتابخانہ مرکزی دانشگاه ص ۱۹۶
 ۵ - در ماہیت و مظاهر تصوف ص ۶۳
 ۶ - خزینۃ الاصفیاء ج ۲ ص ۱۳ و ۳۵۱
 ۷ - تذکرہ شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی ص ۳۹
 ۸ - تصوف و ادبیات تصوف . ترجمہ ایزدی . ص ۴۳۴ .
 ۹ - لغت نامہ دہخدا شماره مسلسل ۱۹ ص ۲۵۶۱ .
 ۱۰ - شدالازار ص ۳۱۷ .
 ۱۱ - جامع السلاسل . ج ۱ ، قسم ۱ ، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ .

۳۳ - محمد امین ریاحی^۱.

۳۴ - احسان استخری^۲.

۳۵ - اسدالله خاوری^۳.

۳۶ - مسعود قاسمی^۴.

۳۷ - عبدالرفیع حقیقت^۵.

بهر حال شیخ نجم الدین کبری کمیلی مشرب می باشند و همان -
 طور که آن بزرگوار در فرمانهای خلفای خویش مرقوم فرموده اند
 و مشایخ و محققان و پژوهشگران هم معتقدند خرقه ارشاد و خلافت
 ایشان بواسطه شیخ الوری اسماعیل قصری به حضرت سیدنا کمیل بن
 زیاد نخعی صاحب اسرار امیر المؤمنین می پیوندد .

مشایخ خرقه تبرک نجم الدین کبری

شیوخ طریقت را سنت چنین بوده است به سالکانی که در حوزة
 معنوی ایشان تلمذ نموده اند و بر اثر توجه آن شیخ طی مراتب کرده اند
 لکن هنوز به سر منزل مقصود نرسیده اند خرقه ای که نشانه ارادت
 سالک باشد بعنوان تبرک به نو مرید عنایت می کردند که نشانه به

۱ - مقدمه مرصاد العباد نجم الدین رازی . ص ۳۶ .

۲ - اصول تصوف . ص ۲۰۰ و ۲۰۱ .

۳ - ذهبیه تصوف علمی آثار ادبی ج ۱ ، ص ۲۱۳ .

۴ - مقدمه آداب الصوفیه . ص ۱۴ .

۵ - تاریخ نهضت های فکری ایرانیان . بخش دوم . ص ۵۱۷ .

محبت رسیدن و فیض یافتن سالک از خضر راهی است .
و به همین جهت خرقة تبرک را میتوان از چند شیخ طریقت دریافت داشت در حالی که خرقة ارشاد و خلافت را فقط از دست مبارک یک شیخ میتوان پوشید . مشایخی که خرقة تبرک مرحمت می فرمایند در اصطلاح اهل عرفان به پیر صحبت معروف می باشند چنانکه حافظ حسین کربلائی از مشاهیر و اعظم سلسله علیه عبداللهیه^۱ می باشد می نویسد : در سلسله شریفه کبرویه پیر تربیت و صحبت شیخ نجم الدین احمد کبری ، شیخ عمار یاسر بدلیسی را دانسته و شمرده اند .^۲

که عده ای متأسفانه اشتباهاً مشایخ صحبت ایشان را مشایخ خرقة ارشاد آن بزرگوار دانسته اند ، در حالی که شیخ نجم الدین کبری خود در فرمان رضی الدین علی لالا و سعد الدین حموی و سیف الدین باخرزی این مسئله را واضح بیان فرموده اند و خرقة ای را که از دست شیخ الوری اسماعیل قصری پوشیده اند آنرا خرقة اصل خوانده اند و درباره خرقة تبرک خویش که از پیر صحبت خود نورالوری عمار یاسر بدلیسی دریافت داشته که در اجازه رضی الدین علی لالا و اجازه شیخ سیف الدین باخرزی مرقوم فرموده : وقد لبست خرقة التبرک من الشیخ ابی یاسر عمار بن یاسر بن مطر بن سحاب البدلیسی رحمه . که مشایخ نورالوری عمار یاسر بدلیسی را چنین

۱ - منسوب به جناب سید عبدالله برزش آبادی .

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ، ص ۳۲۳ .

مرقوم فرموده است . به تحقیق که خرقه تبرک پوشیدم از شیخ ابی یاسر عمار بن یاسر بن مطر بن سحاب بدلیسی رحمة الله و او پوشیده است از شیخ الاسلام ابی نجیب بن عبدالله سهروردی و او از پدر و عم خود وجیه الدین عمر و هر دو از پدرشان محمد بن عمویه بواسطه دست اخی فرج زنجانی او از احمد بن سیاه او از ممشاد دینوری او از ابوالقاسم جنید او از سری سقطی او از معروف کرخی او از داود طائی او از حبیب عجمی او از حسن بصری او از امیرالمؤمنین امام المتقین علی بن ابیطالب^۱.

مشایخ صحبت و علم طریقت نجم الدین کبری

در طریقت انتساب مریدان را به مشایخ از سه^۲ یا دو^۳ طریق دانسته اند : صحبت ، تلقین ذکر ، خرقه و گاهی هم این سه نسبت را طالب سالک به شیخ کاملی درست می کند . برای اطلاع بیشتر از این

-
- ۱ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۰۸ و المشیخه نسخه خطی شماره ۲۱۳۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه و دو رساله عرفانی ص ۲۵۰
 - ۲ - جامع السلاسل قسم ۱ از ج ۱ ص ۷۲ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۴ و تذکره شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ص ۹۹ و روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۲۵۰ و ۲۵۱
 - ۳ - سلسله مشایخ صوفیان نسخه خطی ۳۱۶۷/۶ کتابخانه مرکزی ص ۲۴۴ و طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۴ و ۳۰۸ و مراحل السالکین ص

بحث بسیار مهم و حساس که اغلب تذکره نویسسان و شرح احوال نگاران به آن توجهی ننموده مبدء و منشاء اشتباهات زیادی شده‌اند می‌توانید به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری رجوع کنید.

شیخ نجم‌الدین در تقسیم‌بندی که نسبت به انتساب خویش نموده از مشایخی بعنوان مشایخ صحبت و علم‌طریقت خود یاد کرده است، در اجازه‌ای که جهت شیخ سیف‌الدین باخرزی نوشته می‌نویسد:

«اما طریق‌الصحبه و اخذ علم‌الطریقه... که دلالت دارد این انتساب خود را با نسبت طریقه خرقه ارشاد و خرقه تبرک فرق گذاشته است.

می‌نویسد: به صحبت روزبهان کبیر فارسی و قاضی امام ابن عسرون دمشقی رسیدم و علم طریقت را از آنان اخذ کردم. نسبت معنوی این دو پیر خویش را چنین عنوان کرده است:

روزبهان فارسی کبیر از شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی و قاضی امام ابن عسرون دمشقی از شیخ حماد دیاس و او از شیخ ابونجیب سهروردی و سهروردی از ابوحامد غزالی او از ابی‌بکر نساج او از ابا عثمان مغربی او از ابوعلی کاتب او از ابوعلی رودباری او از ابوالقاسم جنید او از سری سقطی و او از معروف کرخی او از داود طائی او از حبیب عجمی او از حسن بصری عجیب است که درباره نسبت حسن بصری می‌فرماید نزد او مردم چنین است که حسن بصری خود به صحبت علی ابن ایطالب رسیده و اخذ علم طریقت از او کرده از این کلام معلوم می‌شود برای خودش این نسبت معلوم

نشده و به آن اطمینان نداشته است!

مشایخ ذکر شیخ نجم‌الدین کبری

شیوخ طریقت برای ارتقاء سالک به مقامات عالی معنوی و رفع موانع راه سلوک و توجه مدام داشتن به حضرت ربوبیت، طالبان راه را تلقین ذکر می‌نمایند و گاهی به شیوخ کامل مکمل که تربیت طالبان و دستگیری عاشقان به آنان تفویض شده است اذکار و اورادی را مرحمت فرموده تا به شیفتگان بقرار تلقین نمایند، این اذکار و اوراد معنن به ساحت قدس ولایت حضرت مرتضوی علیه السلام می‌رسد که مشایخ آنرا شیوخ تلقین ذکر می‌گویند.

عارف نامی قرن هشتم هجری جناب سید حیدر آملی شجره تلقین ذکر خویش را به شیخ نجم‌الدین کبری می‌رساند سپس مرقوم می‌فرماید او از شیخ اسماعیل قسری و او از شیخ محمد بن مانکیل و او از شیخ داود بن محمد خادم الفقرا و او از ابوالعباس بن ادریس و او از ابوالقاسم بن رمضان و او از ابویعقوب طبرسی^۱ او از ابو - عبدالله بن عثمان و او از ابویعقوب نهر جوری و او از ابویعقوب سوسی و او از عبدالواحد بن زید و او از کمیل بن زیاد نخعی که

۱- المشیخه نسخه خطی شماره ۲۱۳۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه ودو

رساله عرفانی از شیخ نجم‌الدین کبری ص ۲۵۲.

۲- ابویعقوب طبری است.

خداوند از او و از همگی راضی باد و او از امیر المؤمنین علی علیه السلام و او از رسول الله صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل امین وحی علیه السلام و او از رب العزة سبحانه و تعالی تلقین یافت!

شاگردان نجم الدین کبری

شیخ نجم الدین کبری درخشانترین چهره عرفای سده های دوازدهم و سیزدهم میلادی، آموزگار يك سلسله کامل از عارفان، مفسران، فقیهان، محدثان، شاعران، فیلسوفان و اندیشمندان جهان اسلام بود حوزه تدریس او سرچشمه حیات معنوی بشمار میرفت که رشته هایی از آن بسوی همه گوشه و کنار جهان آن روز پیش رفته لب تشنگان معنویت را سیراب می نمود، حوزه آن کانون علم و فضیلت خوارزم را بصورت بزرگترین حوزه علمی و معنوی جهان آن روز در آمده بود شخصیتهای عالی رتبه علمی و معنوی چون فخر الدین رازی ها با تمام تکبر علمی که داشتند ناگزیر به آنجا کشانده میشدند و چون شاگردی در حوزه تدریس شیخ زانو زده با مرک مبانی علمی خویش طلوع حیات تازه علمی را در خود احساس میکردند و منشاء يك سلسله حوادث مهم تاریخ می شدند. متأسفانه هجوم خانمان بر انداز قوم وحشی چنگیز گرانبهاترین میراث بشریت را که آثار بزرگان

بشمار میرفت نابود کرده يك نقطه ابهام و نامفهومی در تاریخ بوجود آورد، مورخ و محقق به آن فراز از تاریخ خونین که میرسد با سکوت عظیم مواجه شده با زحمات طاقت فرسائی بررسی عاشقانه خویش را در دل خون و غارت، آتش و ظلمت و جنایت ادامه می دهد شاید در لابلای کشتارهای وحشیانه و آتش سوزیهای مهیب گمشده خویش را بیابد، از آن حوزه پر جوش و خروش نیز خاطراتی با زحمت بدست می آید شاگردانش که استادان تاریخ فردا بودند جز تنی چند چون شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ مجدالدین بغدادی و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ سعدالدین حموی و شیخ جمال الدین کیلی عین الزمان و شیخ بهاء الدین محمد ملقب به سلطان العلماء^۱ بابا کمال جندی و شیخ نجم الدین رازی^۲ و شیخ فریدالدین عطار - نیشابوری^۳ و کاملانی چون شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی^۴ و شیخ محمد خلوتی^۵ خرقة خلافت و ارشاد از دست شیخ نجم الدین کبری پوشیده اند.

۱- تاریخ گزیده ص ۷۸۹.

۲- جواهر الاسرار ج ۱ ص ۱۲۵ و روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۸.

۳- مظهر العجائب ص ۱۰۰ و ۳۱۳.

۴- سیر اولیاء ص ۳۵۴ و تذکره شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ص ۴۰.

۵- جامع السلاسل ج ۱ قسم ۱ ص ۸۲.

اجازات نجم‌الدین کبری

متأسفانه به تمامی اجازات ارشادی که از ناحیه شیخ شهید نجم‌الدین کبری جهت جانشینانش نوشته شده دست نیافتیم مگر به سه اجازه که جهت شیخ رضی‌الدین علی لالا و شیخ سعدالدین حموی و شیخ سیف‌الدین باخرزی مرقوم فرموده است. شیخ در این اجازات به لطائف و حقایقی اشاره فرموده است که قبل از عنوان اجازات فهرست‌وار به آن نکات دقیق اشاره می‌نمائیم:

الف: آنچه در هر سه اجازه به چشم می‌خورد. مسئله انتساب شیخ نجم‌الدین کبری است که به واسطه کشف‌الدین شیخ‌الوری اسماعیل قصری به حضرت کمیل بن زیاد نخعی میرسد در حالی که در این اواخر بعضی از نویسندگان دچار اشتباه شده‌اند به سلیقه و برداشت دلخواه خود جنبه حقیقت و تحقیق داده‌اند غیر از آنچه شیخ نجم‌الدین درباره انتساب خود گفته است مطرح کرده‌اند.

ب: نجم‌الدین کبری در این اجازات تقسیم‌بندی که عندالمشایخ بوده است مراعات نموده‌اند و انتساب خویش را از طریق عمار یاسر بدلیسی و روزبهان وزان مصری و دیگر مشایخ خود نسبت صحبت و تلقین ذکر میداند نه خرقة ارشاد.

تذکره: تصمیم داشتیم لطائف و دقائق اجازات را فهرست‌وار مطرح کنم ولی متوجه شدم امکان‌پذیر نیست زیرا در تمامی سطور وصایای نجم‌الدین به شاگردانش بطائف و دقائقی است که

نمی توان گل چین کرد بهمین جهت وصایای اجازات را با دقت بخوانید مخصوصاً اجازه رضی الدین علی لالا و سعدالدین حموی را.

ترجمه فرمان رضی الدین علی لالا^۱

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد و آله اجمعين و از واجه الطاهرات و اصحابه المنتجبين اما بعد ضعيف ترين بندگان خدای تعالی احمد بن عمر بن عبدالله صوفی می گوید: خرقه پوشیدم از شیخ و سید خود شیخ - الوری اسمعیل بن حسن بن عبدالله قسری و او خرقه پوشیده است از شیخ محمد بن مانکیل و او از داود بن محمد معروف به خادم الفقراء و او از شیخ ابی العباس بن ادریس و او از شیخ ابوالقاسم بن رمضان و او از ابی یعقوب طبری و او از ابی عبدالله بن عثمان و او از ابی یعقوب نهرجوری و او از ابی یعقوب سوسی و از عبدالواحد بن زید و او در علم شاگرد حسن بصری و خرقه پوشیده است از کمیل بن زیاد و حسن بصری در علم شاگرد علی بن ابی ایطالب (ع) است و کمیل بن زیاد خرقه پوشیده است از علی بن ابی ایطالب و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خرقه پوشیده است از من فرزند عزیز و گرامی و پرهیز کار زاهد شیخ رضی الدین ابوالعلاء بن لالا سعید علی جوینی که

۱- متن عربی این اجازه در روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۰۶ درج است.

خداوند تعالی توفیقاتش را نیکو و انبیاء و اولیاء را در بهشت رفیق
 او گرداند و حسن اولئک رفیقا، او را به سه چیز وصیت می‌کنم چنانکه
 رسول‌الله اباهریره را وصیت کرد بر اقامه دور کعت ضحی و این
 که سه روز از هر ماه را روزه بگیرد و این که نخواهد مگر بر وتر و
 وصیت می‌کنم او را به حسن ملازمت و رشاد و استقامت و سکوت
 از آنچه بر آن فایده‌ای نباشد و سفارش می‌کنم به دوام ذکر و
 قرائت قرآن و اصلاح ذات‌البین و رساندن رحمت و نفع به خلق خدا
 به تحقیق که نبی (ص) فرموده است بهترین مردم کسی است که مردم
 را نفع رساند و بدترین مردم کسی است که مردم را زیان رساند
 و سفارش میکنم که در برخورد با حوادث متابع کتاب خدا و سنت
 رسول‌الله (ص) باشد. و از کسی که بر او ستم کند عفو نماید و عطا
 کند به کسی که او را محروم دارد و نیکی کند به کسی که به او
 بدی کند زیرا که آن دأب صالحان و صدیقان است و نیز سفارش می‌کنم
 که به سیره صالحان سلف سیر کرده و در کلام و بدعت بدعت گزاران
 خوض ننماید و بر اقامه نماز قبل از طلوع فجر که آن دأب مجین است و
 سفارش میکنم به خدمت مردان خدا کسانی که لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن
 ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و این که نفس خود را به عزائم گرفته
 و به رقص نپر دازد و از غنا پرهیز کند که آن خاموش کننده است
 و از عجب دوری کند که آن مهلك است و بر گزینند ایثار بر شیخ
 را که آن خاصه امت محمد (ص) می‌باشد و یؤثرون علی انفسهم ولو
 کان بهم خصاصة و خلوت بر معاشرت با مردم اختیار کند که در این
 زمان بر جهت کثرت دوستان و اقران سوء آن برستگاری نزدیکتر

است. و به تحقیق گفته شده است که تنهایی از همنشین بد بهتر است و سفارش می کنم بر این که در ضراء و سراء و شدت و رخا از خداوند راضی بوده، امر خود را بر خداوند تفویض نماید و هر گاه تنگی و شدت بر او روی آورد بگوید الحمد لله علی کل حال، و هر گاه فراخی و رخاء روی آورد بگوید: الحمد لله الذی بنعمة یتم الصالحین که در آن کفایت است و به تحقیق که خرقه تبرک پوشیدم از شیخ ابی یاسر عمار بن یاسر بن مطربن سحاب بدلیسی رحمة الله و او پوشیده است از شیخ الاسلام ابی نجیب بن عبدالله البکر سهروردی و او از پدر و عم خود وجیه الدین عمر و هردو از پدرشان محمد بن عمویه بواسطه دست اخی فرج زنجانی از احمد بن سیاه از ممشاد دینوری از ابوالقاسم جنید از سری سقطی از معروف کرخی از داود طائی از حبیب عجمی از حسن بصری از امیر المؤمنین امام المتقین علی بن ابیطالب از رسول خدا و بر کسی که خرقه پوشانیدم اجازه دادم که آنرا بر طالبی که در طلب خود صادق و در حال نظیر خودش باشد بپوشاند و وصیت کند به آنچه که من وصیت کردم.

مبارک باد در دو سرا برای او و برای کسی که بپوشاند آمین یا رب العالمین نوشته است این سطور را ضعیف ترین خلق خدای تعالی احمد بن عمر صوفی خوارزمی در روز چهارشنبه چهارم شوال سال پانصد و نود و هشت حامد الله و مصلیاً علی نبیه محمد و آله اجمعین. در این دو فرمان که بصورت عکس و فیلم در کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران موجود است مواردی از آن که قابل خواندن نبود بصورت نقطه چین داخل پراگتیز مشخص شده است. و در مقدمه دو رساله عرفانی از شیخ نجم الدین کبری عیناً با عکس نسخه اصلی دانشگاه درج می باشد.

فرمان بمولانا سیف الدین باخرزی

بسم الله الرحمن الرحيم: هذه نسخة شجرة خرقة الشيخ سيف الدين الباخري قدس الله روحه الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله اما بعد يقول اضعف عباد الله تعالى ابو الجناح احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الصوفي الخيوقى لبس الخرقة الولد امام العارف سيف الدين شرف الاسلام مقدم الطائفة حجة السالكين ابو المعالي سعيد بن المطهر بن سعيد بن علي الباخري و انى لبست خرقة الاصل من يدى الشيخ العالم العارف شيخ الوقت شيخ لورى ابى الحسن اسمعيل القصرى قدس الله روحه عن محمد بن مانكىل عن داود بن محمد المعروف بخادم الفقرا عن ابى العباس بن ادريس عن ابى القاسم بن رمضان عن ابى يعقوب الطبرى عن ابى عبد الله بن عثمان عن ابى يعقوب النهر جورى عن ابى يعقوب السوسى عن عبد الواحد بن زيد و عبد الواحد شيخ فى العلم ابى الحسن البصرى و فى الخرقة الى كميل بن زياد عن على بن ابي طالب كرم الله وجهه وهذه نسبة خرقة الاصل و اما خرقة التبرك فلبستها من شيخ الطريقة

نورالورى سرالله فى ارضه الشيخ عمار بن ياسر البدليسى^۱ عن الشيخ
 ابى نجيب بن عبدالله البارى عن ابيه ثم عن عمه وجيه الدين عن ابيهما
 محمد بن عمويه به واسطه اخى فرج الزنجانى عن احمد بن سياه عن
 ممشاد الدينورى عن ابى القاسم الجنيد عن السرى السقطى خاله عن
 معروف الكرخى عن داود الطائى عن حبيب العجمى عن الحسن البصرى
 عن على بن ابيطالب رضى الله عنه اما طريق الصعبة واخذ علم الطريقة
 فانى صحبت الشيخ روزبهان الكبير الفارسى رحمة الله عليه بمصر و
 اخذت منه علم الطريقة و صحبت القاضى الامام ابن عسرون بد مشق
 و هو صحب الشيخ حماد الدباس ببغداد و صحب الشيخ عمار بن سربن
 مطربن سحاب البدليسى الساكن باخلاق على طرف من اطراف
 الروم قال صحبت ابا نجيب واخذت منه علم الطريقة قال صحبت (...)
 حماد الدباس واخذ منهما علم الطريقة و صحب ابو حامد الغزالى ابى
 ابابكر النساج واخذ منه علم الطريقة و صحب هو ابا عثمان المغربى
 و اخذ منه علم الطريقة و صحب هو ابا على الكاتب و اخذ علم
 الطريقة و صحب هو ابا على الرودبارى واخذ منه علم الطريقة و
 صحب هو ابا القاسم الجنيد واخذ منه علم الطريقة و صحب هو السرى
 السقطى خاله و اخذ منه علم الطريقة و صحب هو معروف الكرخى

۱ - در اين فرمان فرموده است كه خرقة اصل يعنى خرقة ارشاد و

خلافت ار شيخ الورى اسمعيل قصرى كه دوازدهمين پير طريقت عليه علويه
 كميليه است دريافت داشته و خرقة تبرك از عمار ياسر بدليسى كه از اعظم
 مشايخ سلسله عليه معروفه ميباشد دريافت نموده است.

واخذ منه علم الطريقة وصحب هو داود الطائي واخذ منه علم الطريقة
وصحب هو الحبيب العجمي واخذ منه علم الطريقة وصحب هو الحسن
البصرى واخذ منه علم الطريقة هذا هو الصحيح ومن الناس من
يقول صحب على بن ابي طالب رضى الله عنه واخذ من علم الطريقة و
كما يصح ذلك الله اعلم وهو اخذ الولد (...) هذه علم الطريق والخلوة
وتلقين الذكر (...) ذلك من هذا الضعيف وانا اخذت ذلك من العلماء
فى اقطار العالم من الامام ابى محمد محمود بن محمد بن العباس
الخوارزمى ومن الشيخ روز بهان الكبير الفارسى بمصر ومن قطب
الائمة وشيخ الشيوخ عبد الرحيم وعثمان القواس والى السعادت (...)
ومودد الذهبى وهم ببغداد وعن الشيخ عمار بن ياسر بن مطربن
سحاب البديسى باخلاط وعن محمد بن (...) وعن محمد السكوى
بمرند ومن الامام ابى العلا الحافظ والبزهان عبداللطيف الصوفى (...)
وشمس الائمة الديلمى وقطب الدين النيشابورى وحيدر القزوينى (...)
وعن الامام الحافظ ابى طاهر السلفى الصوفى بالاسكندريه عن (...)
حجة الاسلام الطوسى المعروف (...) محمد الواحد كلهم تبريز و
عن (...) بالبلاد و دخلنا بالتوكل و (...) والله اعلم.

فرمان به مولانا سعد الدين حموى

بسم الله الرحمن الرحيم: سواد الاجازه التى كتبها شيخ الشيوخ
قدوه اهل الحديث نجم الكبرا ابوالجناب احمد بن عمر بن محمد بن

عبدالله الصوفي الخوارزمي السعيد الشهيد رضى الله عنه للشيخ سعد -
الدين محمد بن المؤيد بن ابي بكر بن الحسين بن محمد بن حمويه
رحمة الله.

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين
اما بعد وان الولد الاعز البارع الورع المتقى سعد الدين جمال الاسلام
والطريقة حجة الله على الاقران محمد بن المؤيد بن ابي بكر الحموي
بلغه الله آماله رزقه زيارت البيت وقف لوادى (...) وحفظ كتاب الله
المنزل ثم اشتياق الى سلوك طريقة الصديقين فقصد زيارت هذه الضعيف
به اشارة الوالد عن عين التحقيق صامنها الله في الاخرة كما صانها
في الدنيا (...) و صوله اخذ في سلوك طريق التحقيق و (...)
عن ساق الجد و (...) خلوات به اشارة هذا الضعيف الفقير رزقه
الله تعالى ما رزق خواص عباده السالكين الصادقين من الاولياء
الصديقين حتى وصل الى اليقين و اشم روائح الغايات و فوائج
النهايات و ذاق طعم قوانين السير و توفى المحتويات النفسانية الى
ملاذ الاخلاق الحميدة ثم من ذلك المقام الى الاحوال السنية ثم من
الاحوال الى محول الاحوال و شاهد ما كل اللسان عن وصف عظمه
و كنه جبروته و عجائب ملكوته فله الحمد والمنه والحوال و القوم
ثم راينا ان نبعثه الى الوالد رضى الله عنها ليقضى من بعض حقوق
الوالد التي على الاولاد فقد علم من مقاله رسول الله صلى الله عليه ان
الجنة تحت اقدام الامهات واذناله ان يلحق الذكر لتنزيد في لواحنه

و ان يجلس في الخلوة بشرابطها كما شارطناه و اوصيه بكثرة قراءة القرآن خاصة في صلوة الليل والمداومة على ذكر الله بعد صلوة الفجر الى ان تطلع الشمس قيد (...) وبعد صلوة العصر حتى تغرب الشمس وتكثر الصيام والمداومة عليه فان لم تستطع تصوم الاثنين والخميس وايام البيض خاصة وان لا ينام الا على وتر وان لا يمر عليه يوم الله مصدق فيه ولو بكعكه او بصله ممن يعلم انه يصلي فاوصية بالاصلاح بين الناس والامر بالمعروف والنهي عن المنكر على وجه الرفق الله ان يتوقع شراب دواء من الامراء او غيره فان ذلك يوجب وهنا في حرمة القرآن و السنة و المجانبه من اهل البدع و الاهواء اني على رجاء ان ياذن (...) فيه صلاحه في امر الدين و الدنيا و اوصيه ان يذكرني في صالح دعائه في مظان الاجابه و يوصي مجيد بذالك لاني بحمد الله نشئت به مستغنى عن صالح دعائهم والله المستعان و عليه التكلان و اني لبست الخرقه عن شيخ الوري اسمعيل القصرى رحمة الله عن محمد بن مانكيل عن داود بن محمد المعروف به خادم الفقرا عن ابي العباس بن ادريس عن ابي القاسم بن رمضان عن ابي يعقوب الطبرى عن ابي عبدالله بن عثمان عن ابي يعقوب النهر جورى عن ابي يعقوب السوسى عن عبدالواحد بن زيد عن كميل بن زياد عن على بن ابيطالب كرم الله وجهه عن رسول الله صلى الله عليه و سلم و البسه الخرقه بشرطها (...) فيها و اذنت لوفى الباس الخرقه لمن رغب فيها و الحمد لله رب العالمين و صلواته على

محمد و آل و اصرتہ و اما مجموعاتی فی کل فن من التفاسیر و الاحادیث و ما یجری فیها (...) و الاخبار و کذاک اجوت له اجازاتی و مناداتی من مشایخی رحمهم الله و انابری من المؤل و الصحیف فلیر و عنی بشرط الصحة انشاء الله تعالی.

قابل تذکر است که در تمامی اجازات شیخ شهید ما نجم الدین کبری سند خرقة خویش را به حضرت کمیل بن زیاد نخعی یا شهید و صاحب اسرار علی امیر المؤمنین علیه السلام میرساند.

لقب و کنیه نجم الدین کبری

نجم الدین کبری را به القاب و کنیه های گونا گونی خوانده اند که در بعضی از تذکرها دیده میشود و ما به طور فهرست وار متذکر خواهیم شد.

ابوالجناب

نجم الدین که برای آموختن علم حدیث وطن را ترک فرموده مدتی در همدان و اسکندریه نزد بزرگان و اساتید علم حدیث تلمذ نمود و محدثی عظیم الشأن گردید شبی به هنگام مراجعت در عالم باطن مفتخر به زیارت جمال حضرت رسول الله اکرم (ص) گردید و مشرف به شرافت صحبت حضرت شد از آن بزرگوار استدعای

لقبی نمود افتخار دادند مفتخرش فرمودند به لقب ابوالجناب مقصود از این کنیه با عظمت اینست که شیخ نجم الدین از ماسوی الله اجتناب شدید نموده است.

ابوحارث

در شرح مقامات حضرت شیخ نجم الدین کبری مذکور است که وقتی حضرت شیخ در بیابانی ذکر گویان رفته اند ناگاه ذکر بر او مستولی شده مغلوب ذکر گشته و از غلبات و عظمت حضور مذکور و صدمات کلی مست شده و چرخ میزده ذکر می گفته اتفاقاً چاهی در راه بود شیخ در آن چاه افتاده اند حق جل و علاء چند شیر را فرستاده بر سر آن چاه آمدند و دست در پای یکدیگر زده اند و یکی پای را فرو گذاشته سوی شیخ و حق تعالی خطاب فرموده که یا ابا الحارث دست در پای شیر زن و از چاه هستی یوسف وار بیرون آی که درویشان در مصر معنی مشتاق جمال تواند شیخ دست اخلاص به رشته و اعتصموا بحبل الله زده ظاهر به دستیاری پای شیر از پستی چاه اضلال به اوج اقبال بر آمده اند پس بکلی ظاهر و باطنش از

۱ - نفحات الانس ص ۴۲۱ ، سیر المتأخرین ج ۱ ص ۲۲۸ مجموعه

سخنرانیها و مقالهها درباره فلسفه و عرفان اسلامی ص ۱۵۹ سفینه الاولیاء ص

۱۰۳ جامع السلاسل ج ۱ قسم ۱ ص ۱۰۵ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۷۲

روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۱۹ روضات الجنات فی احوال

العلماء والسادات ج ۱ ص ۸۱

حضيض خاك به ذروه افلاك رسیده بر دریای قدم قطره وجودش پیوست و از خود محو گشت و چون اعتصام به قرآن و حدیث کرد از بلای این طوفان خلاصی یافت و در قرب سیر فی الله اختصاص یافته و ملقب به ابی حارث شد لاجرم هر کسی را از خودی خود خلاصی می داد و بی مجاهده و ریاضت به مرتبه ولایت میرساند!

نجم الدین

پس از دیدار بیست و پنج تن پیر طریقت به خانقاه شیخ ابراهیم رفت هفت سال تمام چون فرزندی خلف خدمت شیخ کرده روزی شیخ وضو میساخت احمد (نجم الدین کبری) ظرف آورد شیخ به شستن پایش آغاز کرد احمد آب روی پایش بریخت، ناگهان شیخ حس کرد که عشق به احمد روی آورده دستور داد آبی را که با آن وضو ساخته است بر گیرد و بنوشد احمد آب را نوشید و علم حال و علم قال بر او گشوده گشت در دم شیخ به او لقب نجم الدین داد^۲.

نجم کبری

چون نجم الدین دارای علو همت و فراست بوده است او را

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۰

۲- تصوف و ادبیات تصوف ص ۴۳۲

نجم کبری (ستاره بزرگان) لقب داده‌اند^۱ و برخی بر آن عقیده‌اند این لقب را شیخ الوری اسماعیل قصری به ایشان داده است^۲.

شیخ ولی تراش

نجم الدین با يك نگاه آتش به جانها می‌زد سوزی در دلها می‌نهاد که درمانی جز وصال نداشت آنقدر در آتش نگاه پرفروغ او میسوخت تا خاکستر خودی ننگینش را بر سر کوی قرب به باد داده، خلعت تشریف به کعبه وصال می‌پوشید و خود را در کنار یار احساس می‌کرد و آنگاه رحمت لقاء الله را احساس می‌نمود.

عاشق دیوانه چون خواهد که بیند روی یار
زلف او آشفته گردد پیچ و تاب می‌کند
تا جمال او عیان بینند مشتاقان اگر
پرده بردارد ز رخ فکر صوابی می‌کند

بارقه نگاه شیخ سالک را به عالم جبروت و جلوه صفات الهی
عروج می‌داد عاشق سینه چاکمی که جز عشق سرمایه‌ای نداشت تمام
هستی‌اش عشق بود و الفبائی جز حرف ع، ش، ق عشق را فرانگرفته
بود در عروج به ملکوت‌اعلی عاشقان را به رازو نیاز مشغول می‌دید
که نماز عشق می‌گزارند.

۱- مرآت الجنان ج ۴ ص ۴۱

۲- سیر المتأخرین ج ۱ ص ۲۲۸

نجم الدین را ولی تراش خواندند چون در غلبات وجد نظر مبارکش بھر که می افتادی نه تنها آتش به جانش می زد بلکه به مرتبه ولایت می رساندش^۱ چنانچه گفته اند بازرگانی به قصد تفریح به خانقاه شیخ راه یافت در آن لحظه شیخ را حالتی قوی بود نظرش بر آن بازرگان افتاد و او را به مرتبه ولایت رساند شیخ از او پرسید در کدام مملکت زندگی می کنی؟ گفت فلان جا، شیخ وی را اجازه ارشاد نوشت تا در وطن خویش مردم را ارشاد کند.^۲

شیخ جهان

رضی الدین علی لالا در ایام سیر و سلوک که به شیراز میرسد و به نزد شیخ شطاح روزبهان بقلی شیرازی میرود تا دست ارادت به او دهد و تحت تعلیم و تربیتش قرار گیرد، روزبهان بقلی شیرازی به رضی الدین علی لالا میفرماید ای کاش حوالت و تربیت و گشایش تو به ما بودی حوالت تو با شیخ جهان نجم الدین کبری است.^۳

شیخ کبیر

فرید الدین عطار نیشابوری که از بزرگترین پرورده های

۱- سفینه الاولیاء ص ۱۰۳ و ۱۰۴ تاریخ گزیده ص ۶۶۹

۲- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۷۱ روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲

ص ۳۲۱ و نفحات الانس ص ۴۱۹ و اصول تصوف ص ۳۰۲

۳- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۰۵

مکتب عرفان کبروی است در آثار خویش به عظمت مقام پیر و مرادش
 شیخ نجم الدین کبری اشاره نموده است و اشعاری را سروده که در
 آن شیخ را با عنوان کبیر یاد فرموده است:

خواجه گوید سر مظهر گوش کن

جام از مظهر بگیر و نوش کن

بودم اندر پیش نجم الدین شبی

آن که جز مرغان نبودش هم لبی

بد کبیر و او ز حق آگاه بود

در طریق اهل معنی شاه بود^۱

و کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی شارح مثنوی که از

اعظم و مشاهیر مشایخ طریقت کمیلی کبروی قرن نهم هجری است

در تألیفات خویش که به فرمایشات شیخ نجم الدین کبری تبرک

جسته و استناد نموده شیخ را با لقب شیخ کبیر یاد نموده است.^۲

شیخ کبری

حافظ حسین کربلائی بابا فرجی که از مشاهیر طریقه کمیلی

۱- مظهر العجائب ص ۶۷

۲- جواهر الاسرار و زواهر الانوار ج ۱ ص ۲۳۰ و ینوع الاسرار

فی نصابح الابرار صفحه‌های ۷۸ و ۳۱۸ و ۲۶۷

کبری و عبداللهی^۱ می باشد شیخ نجم الدین کبری را با عنوان شیخ کبری یاد کرده است.^۲

شیخ عالم

رضی الدین علی لالا قبل از تشرف به حضور شیخ نجم الدین کبری شبی در رؤیا دیده بود که پیر طریقه ای نردبانی نهاده از زمین تا به عرش و دست مردم را می گرفت و بدان نردبان بالامی برد و به عرش میرساند می پرسد این چه کسی است؟ میگویند شیخ عالم نجم الدین کبری است که به این طریق خلق را به حضرت عزت عز شأنه میرساند.

البته شیخ سیف الدین باخرزی شاگرد شیخ نجم الدین کبری نیز به شیخ عالم شهرت دارد.

۱ - عنوانی است که از انتساب مشایخ سلسله ای بر سید عبدالله برزش آبادی استفاده میشود .

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۵۰۵

ملاقات فخرالدین رازی

با شیخ نجم الدین کبری

فیلسوف و دانشمند نامی فخرالدین رازی که از معاریف
فضلا و مشاهیر حکماء و سخنوران بوده در فقه و تفسیر و کلام و
حکمت و نجوم دارای مقام شامخی است به سال ۵۴۳ متولد و در
سال ۶۰۶ هجری در هرات در گذشته است^۱ یکی از رویداد های
مهم زندگی او ملاقات با حضرت امام العارفین نجم الدین کبری
روحي له الفداء است، این آشنائی و درك حضور حضرت شیخ جهان
در فخرالدین رازی انقلابی عظیم به وجود آورد.

فخرالدین رازی در سال ۵۸۷ الی ۶۰۲^۲ در سن ۴۴ یا ۵۹
سالگی با تجلیلات خاصی وارد هرات شد با ورود او به هرات اعیان
و اشراف به صورت بی سابقه استقبال کردند روز اول که ارکان

۱- تاریخ عمومی ایران ص ۱۵۶.

۲- شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخر رازی ص ۹۵.

سلطنت و اعیان مملکت حاضر بودند گفت: «اول واجب بر ارباب عقول، معرفت حضرت احدیت است و اعتراف به وحدانیت و بیشتر عوام از اهل ایمان و اسلام درین باب تقلید پیش گرفته‌اند و قوانین و ادله قاطعه و براهین و حجج ساطعه‌ای و رای ظهور القاء کرده و این ضعیف در اثبات این مطالب هزار دلیل اقامت کرده، می‌خواهم که به تقریر آن دلایل لب تشنکان این طریق را چاشنی‌ای از شراب تحقیق چشانم و سرگشتگان بادیه طلب را به سرچشمه معرفت رسانم و در آن مجلس قریب صد دلیل با الفاظ عذب چون زلال سلسبیل از برای ارشاد ابنای سبیل تقریر فرمود در آن محفل بعضی از اصحاب سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء قطب الاقطاب شیخ نجم‌الدین ابوالجناب الکبری حاضر بودند چون به حضور حضرت شیخ اعلی درجته فی‌العلیین بعضی مقالات را عرضه کردند شیخ فرموده‌اند که کاشکی ما نیز از فوائد آن مجلس مستفید میشدیم.»

از طرفی فخر رازی هم بدوستان خود گفته بود: آیا کسی هست که به دیدن من نیامده باشد؟ گفتند: مردی گوشه نشین هست که به جائی نمی‌رود و از دنیا و اهل دنیا قطع علاقه کرده و نجم‌الدین کبری نام دارد. فخر رازی گفته: تمام مردم بدیدن من آمده‌اند من که مردی واجب‌التعظیم هستم و شیخ الاسلام و مرشد، چرا به دیدن

من نیامده است!^۱

وقتی هم شنید که حضرت شیخ جهان نجم الدین کبری پس از شنیدن موضوع سخنرانی او در جمع امراء لشکری و کشوری فرموده است: «کاشکی ما نیز از فواید آن مجلس مستفید می شدیم»^۲.

در مجلس معارفه‌ای که دوستان برپا نموده بودند تا دوهر شد شریعت و طریقت بهم برخورد کنند^۳ فخررازی بسعادت ملاقات شیخ جهان نجم الدین کبری مشرف شد. می گوید: «من با سلطان محمد خوارزمشاه چون بخدمت حضرت شیخ مشرف میشدیم شوکت و عظمت و سلطنت سلطان مذکور در جنب پادشاهی فقر حضرت شیخ چون ذره در پیش آفتاب می نمود»^۴.

فخررازی از موضوع (دیدن نکردن حضرت نجم الدین کبری از خود) پرسید؟ شیخ نجم الدین کبری فرمود: من مرد فقیرم و در دیدار و عدم دیدار من تشریف و نقصانی بوجود نمی آید. فخررازی گفت: جوابی شاعرانه دادی و از آنجا که شریعت و طریقت روبرو میشوند بهتر است حقیقت را راه دهیم تا موضوع خوبتر روشن شود شیخ فرمود: دیدار شما چرا واجب است؟ فخررازی گفت: برای اینکه من پیشوای مسلمانانم و از جانبی مرد عالمی میباشم.

شیخ فرمود: اول العلم معرفة الجبار توخدای خود را چگونه

۱- ینبوع الاسرار فی نصابیح الابرار ص ۴۲.

۲ و ۳- شرح حال و زندگی و مناظرات فخررازی ص ۹۸.

۴- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۵.

می‌شناسی؟ فخر رازی گفت: به صد دلیل. شیخ فرمود: برهان و استدلال برای آنست که شك را از میان بردارد (افی الله شك فاطر السموات والارض) خدایتعالی در دل بندگان خود نوری تابیده است که گاهی شك نکنند و از دلیل و برهان بی‌نیاز باشند. این سخن برای فخر رازی تأثیر عمیق کرد و اولین بار است که او در مقابل منطق نجم‌الدین کبری سرفرو می‌آورد زیرا با هر که در مباحثه را گشوده غالب آمده است^۱ فخر رازی از آنجا که حمیت دانشمندی است قهر مستولی شد از شیخ سؤال کرد بعم عرفت الله؟ به چه شناختی خدای را؟ به واردات قدسی و مشاهدات انسی^۲ که عقلمها از درک آن عاجزند.

فخر رازی می‌گوید: این جوابی بود که اصلاً در مقابل هیچ نتوانستم گفت^۳ فخر رازی گفت: این بر من چه حجت باشد؟ شیخ فرمود: مالکم لا تعرفون لسانکم انتم قلتم بم عرفتم و ما قلتم بعم تعرفوننی یعنی چیست شما را که در آداب بحث و جدال که در طریقه اهل قیل و قال است توجیه مرعی نمی‌دارید، شما از سبب شناختن من پرسیدید نه از شناساگردانیدن و الزام حجت بر خود لاجرم در مقام منع این بر من حجت نیست گفتن از طریقه توجیه

۱ - شرح حال و زندگی و مناظرات فخر رازی ع ۹۸ و ۹۹.

۲ - ینوع الاسرار فی نصائح الابرار ص ۴۲.

۳ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۵.

بیرون است.^۱

خدای را بخدای توان شناخت که: «عرفت ربی بر بی» به چراغ آفتاب را نتوان دید^۲ فخر رازی بغایت متأثر شد و سؤال کرد که مرا چگونه آشنای حق میگردانی و بکدام وسیله بمقام معرفت میرسانی؟ شیخ فرمود: بطریق اطاعت و بذل طاقت، بقدر استطاعت و به خلع لباس وجود و در مقام مشاهده فانی گشتن از شهود و افتخار مجازی را که عبارت از ناموس فخر رازی است، بیرون در گذاشتن و در خلوتخانه^۳ راز علم نیازمندی در محبت بی نیاز بر افراشتن و نامه هستی در نوشتن و در اوان ظهور الوهیت متحقق بحقایق این گشتن^۴ فخر رازی می گوید هیچ نتوانستم گفت در خاطر م گذشت که آیا شیخ را معلوم شده است که من هزار دلیل در وحدانیت الهی نوشته‌ام. حضرت شیخ را بنور ولایت ظاهر شده فرمود که: من از آن دانا بیزارم که خدای را به استدلالات عقلی شناسد فی الحال در قدم شیخ افتادم و مرید شدم^۴ دست ارادت شیخ گرفت و به تلقین ذکر و تعلیم طریق توجه بخلوت درآمد و به نفی خواطر مشغول شد و حضرت شیخ مراقب حال اومی بود و امام را خاطر به مانوسات اوراد، دقایق تنزیل و حقایق تاویل و اسرار ریاضی و معقول و غوامض

۱ - ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار ص ۴۲ و ۴۳.

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۶.

۳ - ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار ص ۴۳.

۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۲۶.

فروع و اصول و بدایع معانی و ودایع حکم قرآن میل میکرد^۱ فریاد زد که مرا تحمل نیست درویشی نخواهم مرا بحال خویش باز آر^۲ و چون دل را که خلوتخانه یار است از اغیار خالی نتوانست کردن به بهانه تجدید وضو از خلوت بیرون رفت و فی الحال متوجه هرات گشت^۳.

دل نگهداریدای بی حاصلان خاصه اندر صحبت صاحب‌دلان معرفت الهی همچنانکه حضرت شیخ جهان فرمودند اگر چه به واردات قدسی و مشاهدات انسی است اما از سپردن طریق عبودیت از بذل و طاعت و تصفیه باطن و تزکیه نفس چاره نیست و فخر رازی نتوانست آنچه در سینه داشت در بازو و از یاد ببرد به بهانه وضو خلوتخانه را ترك گفته به هرات رفت، پس از این ملاقات بود که امام‌المتکلمین هرات در شك و تردید بسر میبرد و با تمام مشغولیات که داشت نتوانست آن رویداد مهم زندگیش را فراموش کند از برکات تشریف به حضور حضرت شیخ نجم‌الدین کبری بود که سرانجام نیکو حاصلش گشت.

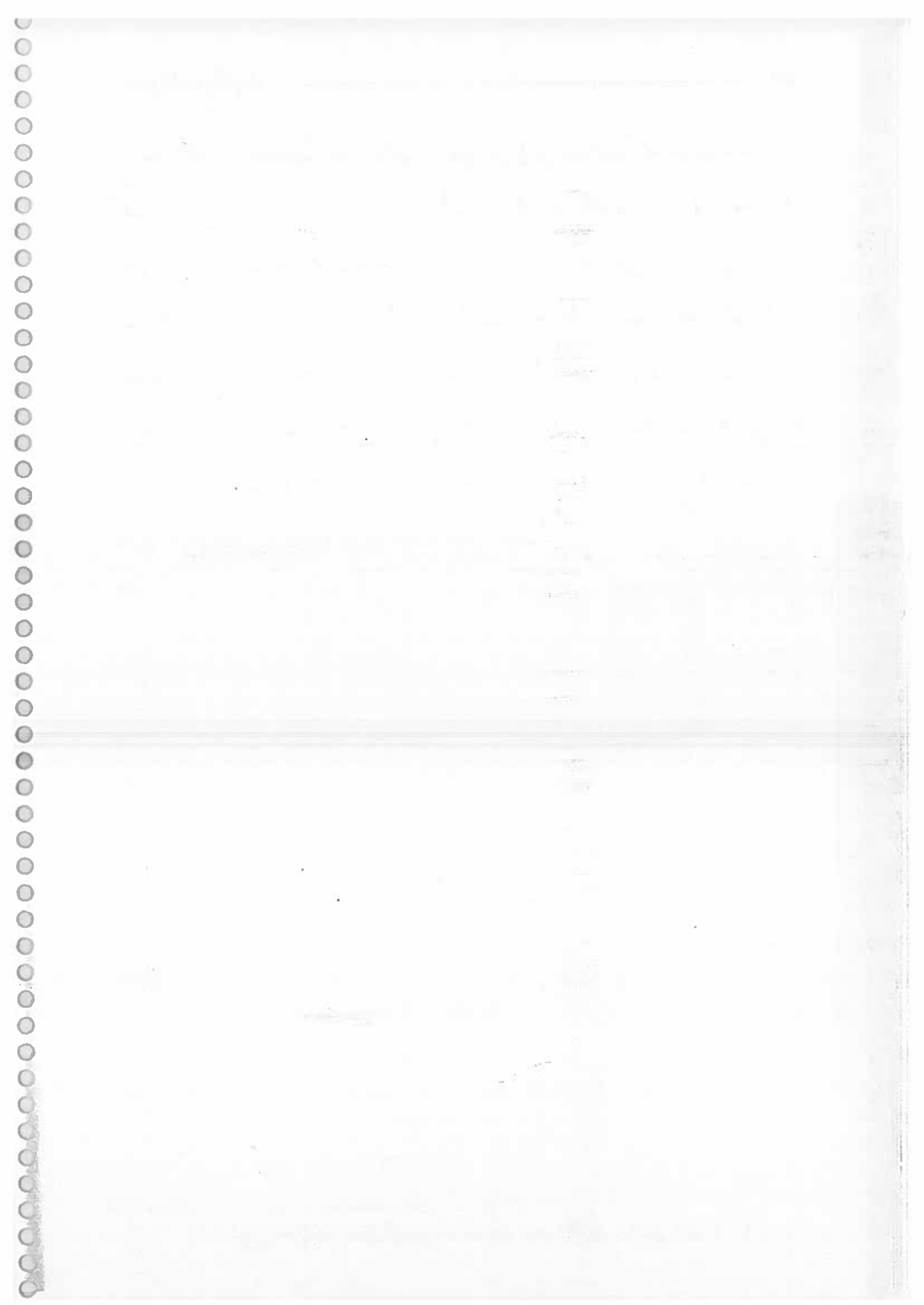
مایل هر وی می نویسد: « میگویند وقتی نجم‌الدین کبری در خوارزم آفتابه گلی بدستش بوده می‌خواست وضو بسازد به حیرت رفت و همانطور آفتابه بدستش بود بعد از لحظه يك باره آفتابه بزمین

۱ - ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار ص ۴۴.

۲ - تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۴۴.

۳ - ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار ص ۴۴.

رسید گفت الحمد لله، مریدان از موضوع پرسیدند که سبب مکث و تفکر شیخ چه بود؟ شیخ نجم الدین کبری گفت: من میدیدم که فخر رازی هنگام وفات میخواست جان به جان آفرین تسلیم کند با شیطان در مجادله فکری گرفتار است و شیطان میخواست او را در بحث و استدلال مجاب کند و ایمان او را بغارت برد ولی دیدم که شیطان مغلوب شد و فخر الدین رازی ایمان بسلامت برد وقتی که مریدان او همان روز و ساعت را معلوم نمودند که با همان ساعت و روز امام فخر الدین رازی فوت شده است^۱.



انتساب مشایخ به نجم الدین کبری

طریقت کبرویه منسوب به شیخ شهید نجم الدین کبری است که نسبت خرقة ارشاد و خلافت ایشان به واسطه شیخ الوری کهف الدین اسماعیل قصری به کمیل بن زیاد نخعی تابعی مشهور و یار شهید علی امیر المؤمنین (ع) میرسد که در صفحات قبل به آن اشاره نمودیم ولی چون عده‌ای از مشایخ نسبتشان به شیخ نجم الدین کبری میرسد بطور فهرست وار به آن اشاره می‌کنیم:

سهروردیه : منسوب به شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی است که هر چند تکامل مقامات معنوی او نزد عموی بزرگوارش بوده است لکن خرقة ارشاد و خلافت از دست شیخ نجم الدین کبری پوشیده است^۱.

سهروردیه ملتانیه منسوب به شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی^۲:

۱ - تذکره بهاء الدین ذکریا ملتانی ص ۴۰ و سیر الاولیاء ص ۳۵۴

۲ - تذکره علماء هند ص ۳۲ و ۳۳

سهروردیه بزغشیه : منسوب به نجیب الدین علی بزغش
شیرازی^۱.

سهروردیه یسویه : منسوب به شیخ احمد یسوی^۲.

سهروردیه رجائیه : منسوب به شیخ علی الرجاء^۳.

سهروردی ملتانیہ جمالیہ : منسوب به شیخ جمال الدین
اردستانی^۴.

سهروردیه ملتانیہ عراقیه : منسوب به شیخ فخر الدین عراقی^۵.

سهروردیه ملتانیہ جلالیان : منسوب به سید جلال جلالیان^۶.

سهروردیه ملتانیہ هرویہ : منسوب به امیر حسین رکن الدین
عالم بن ابی الحسین هروی مشهور به سادات^۷.

سهروردیه ملتانیہ جلالیه : منسوب به سید جلال اعظم
بخاری^۸.

۱ - تذکره شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ص ۲۴ و طرایق الحقایق ج ۲

ص ۳۱۰

۲ - طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۱۱

۳ - گنجینه آثار تاریخی اصفهان ص ۱۹۹

۴ - طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۵۵

۵ - تذکره مرآت الخیال ص ۴۶ تذکره بهاء الدین ملتانی ص ۱۷۳

۶ - تذکره صوفیائی سرحد ص ۶۶

۷ - سیر المتأخرین ص ۱ و ص ۲۳۰

۸ - تذکره الابرار ص ۵۲

سهروردیه ملتانیه ناگوریه : منسوب به شیخ قاضی حمید -
الدین ناگوری^۱.

کبرویه حمویه : منسوب به سعدالدین حموی^۲.

کبرویه مولویه منسوب به جلال‌الدین خراسانی^۳

کبرویه جندیه : منسوب به بابا کمال جندی^۴.

کبرویه جمالیه زاهدیه صفویه : منسوب به شیخ صفی‌الدین
اردبیلی^۵.

کبرویه خلوتیه : منسوب به شیخ محمد خلوتی که خرقة
ارشاد از نجم‌الدین کبری دارد^۶.

کبرویه زاهدیه سیاه پوشیه : منسوب به شیخ محمد سیاه -
پوش^۷.

کبرویه باخرزیه : منسوب به شیخ سیف‌الدین باخرزی^۸.

۱ - تذکره صوفیائی بنگال ص ۱۱۵ و تذکره حسینی ص ۱۶۱

۲ - خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۷۰

۳ - جواهر الاسرار و زواهر الانوار ص ۱۲۷ ج ۱ و ادبیات در ایران

ج ۳ ص ۱۶۵ و خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۶۳

۴ - جواهر الاسرار و زواهر الانوار ج ۱ ص ۱۲۷

۵ - تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا ج ۳ ص ۱۶۸ و تاریخ فرشته

ج ۲ ص ۷۱ و تاریخ جنبش سرداران ص ۹۷

۶ - جامع السلاسل ج ۱ قسم ۱ ص ۸۲

۷ - تاریخ تبریز ص ۲۵۴ و روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۲۰۶

۸ - نتایج الافکار ص ۲۹۷ و تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ ص ۱۹۴

سیر المتأخرین ج ۱ ص ۴۳۲

کبرویه علاءالدولویه . منسوب به شیخ علاءالدوله سمنانی
که به وسیله شیخ اسماعیل لیسلی ادامه یافته است.^۱

کبرویه مغربیه : منسوب به شیخ محمد شیرین مغربی^۲.

کبرویه شطاریه : منسوب به شیخ عبدالله شطاری^۳.

کبرویه همدانیه : منسوب به سید علی همدانی که به وسیله
چهل تن از جانشینانش^۴ در سراسر هند و پاکستان و مغرب و مصر
و سوریه و الجزایر ادامه یافته است.

کبرویه عمده الهیه : منسوب به سید عبدالله برزش آبادی^۵.

کبرویه نوربخشیه : منسوب به غوث اعظم سید محمد
نوربخش^۶.

کبرویه نوربخشیه نوریه : منسوب به شیخ شمس الدین لاهیجی
شارح گلشن راز^۷.

کبرویه نوربخشیه همدانیه : منسوب به پیر محمد همدانی^۸.

۱ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۹۶ و ۹۷

۲ - دیوان مغربی به اهتمام ابوطالب میرعابدینی ص ۵

۳ - دیوان مغربی ص ۹ و ۱۰

۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۱

۵ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۴

۶ - تذکره المشایخ نوربخشیه ص ۱۴

۷ - طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

۸ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۱۱۰

کبرویه نوربخشیه فیض بخشیه سدیریه : منسوب به شیخ
سدیری .

کبرویه نوربخشیه فیض بخشیه عراقیه : منسوب به میر شمس-
الدین عراقی^۲ تا عصر حاضر ادامه دارد.

کبرویه نوربخشیه مهرعلیشاهی : منسوب به شیخ علی
محمد همدانی مهرعلیشاه^۳ تا عصر حاضر ادامه دارد و ایشان در حیات
هستند .

کبرویه نوربخشیه عراقیه عون علیشاهی : منسوب به عون
علیشاه پاکستانی^۴ تا عصر حاضر ادامه دارد.

نعمة اللهیه در کبرویه : مشایخ خرقه و حدیث این سلسله
جليله از دو طریق به سلسله مبارکه کمیلیه کبرویه می پیوندد.

طریق اول : جناب شاه نعمت الله ولی از شیخ عبدالله یافعی او
از شیخ نورالدین علی صوفی طوالشی او از قطب الدین فقیه بصال
او از شیخ رشیدالدین بغدادی او از شیخ شهاب الدین ابو حفص
سهروردی^۵ او از شیخ شهید نجم الدین کبری^۶.

۱ - سلسله سدیریه نوربخشیه همدانیه بقلم محمد فرزند محمدعلیشاهی

مشهدی سبزواری نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۴۶۸۹

۲ - دعوت صوفیه نوربخشیه ص ۴۰

۳ - تذکره المشایخ نوربخشیه ص ۱۴

۴ - دعوت صوفیه نوربخشیه ص ۴

۵ - طریق الحقایق ج ۲ ص ۳۳۰

۶ - تذکره شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ص ۴۰

طریق دوم : طریق حدیث جناب شاه نعمت الله ولی از شیخ عبد الله یافعی او از رضی الدین ابراهیم او از امام عزالدین فارقی او از ابوالعباس احمد بن محمد بن علی اصفهانی او از شیخ نجم الدین رازی او از شیخ شهید نجم الدین کبری^۱.

شهادت شیخ نجم الدین کبری

نسیم بی نیازی الهی وزیدن آغاز کرد، قوم غارتگر و وحشی تاتار به خوارزم می رسیدند. شیخ نجم الدین اصحاب و مریدان کامل را که می بایستی فردا میراث دار عرفان عظیم او باشند امر فرمود که به بلاد خویش روند. آنان از ساحت اقدس پیر خویش استدعای عاجزانه نمودند تا شیخ بر آنها منت گذارده خوارزم را ترك کند لکن شیخ می فرماید:

مرا اذن نیست و می باید در اینجا شهید شوم^۲. چنگیز و اولادش قبل از رسیدن به خوارزم در بخارا توقفی نمودند و قاضی خان را که اعلم علمای آن دیار بود با خویش به خوارزم آوردند و چون به خوارزم رسیدند قاضی خان به آنها گفت که سلطان المشایخ شیخ نجم الدین کبری اینجاست با ایشان و مریدان ایشان گستاخی نتوان کرد، پسران چنگیز خان که سرخیل آن لشکر

۱ - طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۰۶ و مجموعه در ترجمه احوال شاه -

نعمت الله ولی کرمانی ص ۶۱

۲ - نفحات الانس. ص ۴۲۳؛ هفت اقلیم، ج ۳، ص ۳۱۸.

بودند قاضی خان را به رسالت نزد حضرت شیخ فرستادند که ما را با شما و مریدان شما کاری نیست. شیخ لطف فرمایند تا متعلقان و مریدان بیرون آیند که مبادا ندانسته امری واقع شود. قاضی آمد و پیغام گزارد!

شیخ در جواب فرمود: که هفتاد سال در زمان خوشی با خوارزمیان بودم. در وقت ناخوشی از ایشان تخلف کردن بی حرمتی باشد لشکر به خوارزم حمله کرد شیخ نجم الدین کبری با شهامت و ایمانی ذاتی در برابر دشمن دلیرانه به جنگ پرداخت تا عاقبت به سن ۷۸ سالگی در سال ۶۱۸ با تیری که به سینه مبارکش زده شده به ملاء اعلیٰ عروج فرمود، و جمله منصور کبری = ۶۱۸ ماده تاریخ اوست.

آثار شیخ نجم الدین کبری

نجم الدین کبری در کنار تدریس علوم عالی اسلامی که حوزه بسیار مجلل و باشکوهی را تشکیل می داد و تربیت قابلان و ارشاد طالبان و دستگیری عاشقان بنا بر تقاضای شیفتگان و ارادتمندان خویش آثاری را پیرامون مسائل عرفان اسلامی تألیف فرموده است. خوشبختانه برخی از آن میراث درخشان در کتابخانه های دنیا موجود و تعدادی از آنها تنها نامشان محفوظ مانده است.

کتاب حاضر یکی از مهمترین آثار موجود از حضرتش به شمار میرود که مبدء تحقیقات عالی مشاهیر عرفان محسوب میشود، این اثر مهم ولی ناشناخته عرفان اسلامی را در سال ۱۹۵۷ میلادی دکتر فریتز مایر شرق شناس معروف آلمانی با مقدمه‌ای به زبان آلمانی منتشر نمود که يك نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود بود با راهنمایی و محبت دانشمند محترم آقای عبدالحسین حائری به آن دست یافتیم و چون می‌خواستیم ترجمه این اثر نفیس از هر عیب و نقصی مصون باشد از مترجم پرکار، دانشمند بزرگوار آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی خواستیم که زحمت ترجمه را تقبل کنند و ایشان پذیرفتند و با محبت انجام دادند. امیدوار چنانکه این توفیق همیشه رفیق شفیق باشد « این دعا را از همه اهل جهان آمین باد».

خاک پای شیعیان

حسین حیدر خانی مشتاقعلی

آغاز ترجمه:

رساله فوائح الجمال و فوائح الجلال



The world
is a very beautiful place

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الاصفيا.
بویهای عطر آکین دیار یار که مشام جان عرفای صاحب
اعتبار و راهروان طریق ائمه اطهار را معطر می سازد، همواره به
وزش باد صبای هوای کوی معشوق سراسر کون را به خود متوجه
ساخته و آرامش و قرار را از همگان ربوده است. هر طرف را که
نگران باشی اثری از آن هویدا و هر موی را که خواهان گردی
از آن نمونه‌هایی دلربا پیداست. اینگونه نمودن جها گاهی در آثار
اهل دل و هنگامی در افکار مردم با ذل خود نمائی می کند از آن
جمله « فوائح الجمال و فوائح الجلال » است از آن گاه که به منصفه
تحقیق در آمده و در روضه تدقیق طراوت خویش را آشکارا ساخته
جمال و جلال و اطف و قهر حضرت ذوالجلال را بهترین نمونه

و برترین نشانه بود و اینجانب با کمی بضاعت و با قلت استطاعت
به ترجمهٔ اجمالی آن پرداخته و از آن حیدری مآل و حسینی فعال
که مرا در این راه مشوق بود بسی تشکر نموده و توفیقاتش را از
خدای خواهانم و از حضرت او و ائمهٔ هدا توفیق اتمام آنرا تمنی
دارم.

دوشنبه ۹ / ج ۲ / ۱۴۰۴

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدایی را سپاسگزارم که سخن مرغان را بما آموخت و از حیلۀ دیگران ما را پناه داد و ما را به نشانه های طریق الی الله بینا فرمود. حمدی که تابش آن چون خورشید دائمی است و درخشندگی او همیشگی، و درود ما به روان آن فرستاده ای که پیوسته شرعش پاینده است. شیخ و مولای ما پیشوای با جلال، ستارۀ درخشان ملت و دین، و قطب آسیای اسلام و مسلمین، دلیل استوار طریقت و زنده کننده جان طریقت، و حجت حقیقت ابوالجناب احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله صوفی خیوقی (خیوی) خوارزمی معروف به نجم الدین کبری قدس الله روحه و رضی عنه و عن والدیه چنین گوید:

مراد و مرید

ای دوست من ، که خدا تو را برای آنچه دوست می‌دارد توفیق دهد و بدانچه به حسب ذاتی خویش از جهت تو اظهار رضا - مندی می‌فرماید رهبری فرماید ، باید بدانی که مراد خداست و مرید نور حضرت او تعالی است ؛ و خدا که بر همگان مهربان است به هیچیک از آفریدگان خویش ستم نمی‌فرماید ؛ و روح خویش را که وسیله آسایش ایشان است در کالبد یکک یکک از آنها قرار داده ؛ و نعمت عقل را که عقال راه اغیار است در باطن آنها بودیعت نهاده ؛ و گوش و چشم و دل به آنها ارزانی داشته و همانا مردم در پس حجاب کوری می‌زیستند و جز آنها که پرده غفلت از پیش دیدگانشان به عنایت حقتعالی زدوده شده ، دیگران در حجاب غفلت همچنان به سر می‌بردند . و پرده غفلت چیزی نبوده که از خارج گریبان گیر آدمی گردد بلکه حجاب غفلت همانا خود آنهایند یعنی تاریکی وجود عاریتی حجاب غفلت آنها گردیده .

بین و بنگر

ای دوست من ، دیدگان خود را فروبند و نگران باش تا چه می‌بینی ؛ و هر گاه بگوئی در این هنگام چیزی نخواهم دید خواهم گفت این اندیشه خطائی است که از سوی تو بوجود آمده ، نه چنین

است، بلکه خواهی دید آری تیرگی وجود عاریتی توست که بر اثر نزدیکی که با بصیرت تو دارد ایجاب کرده تا آنچه را باید مشاهده کنی از دیده تو دور بماند، بلکه آن تیرگی را هم نبینی اکنون اگر می خواهی آنچه را دوست داری بینی و در برابر خود هویدا بینی با آنکه دیده خویش فرو پوشیده‌ای، چیزی از خود بکاه و یا پاره‌ای از خویش را دور کن. و راه گاهیدن و چاره دور شدن از وجود عاریتی همانا مجاهده است.

مجاهده چیست

مجاهده آن است که تا آنجا که در حد امکان تو می باشد به مدافعه‌ای از اغیار قیام کنی، و یا با تیغ تیز مجاهده آنها را از پای در آوری. و همانا اغیار وجود عاریتی و نفس سرکش و شیطان است و کوشش در این راه از چند وجه متصور است.

از غذا کاستن

اول کم خوردن و بتدریج از آن دست برداشتن، چه آنکه غذا است که بوجود عاریتی کمک می کند و نفس و شیطان را در خواسته‌های آنان مدد می نماید؛ و آنگاه که غذا رو به کاستی گذارد از نیروی آنها کاسته می شود.

ترك اختيار

دوم ترك اختيار است که سالک اختيار خود را در تحت اختيار شيخ خویش در آورد. آن شيخی که تلقینات راه سلوک را به وی می آموزد، و سالک هم به پشتیبانی از او از هر گونه خطری در امان است؛ تا در نتیجه آنچه به صلاح سالک است از جهت او برگزیند؛ چه آنکه سالک همانند کودکی است که به پایۀ مردان نرسیده و یا چون نادان اسراف کاری است از طرز رفتار خود بی خبر می باشد؛ و برای آنکه کارهای آنان تحت انتظام صحیحی قرار بگیرد، بایستی وصی یا ولی و یا قاضی و سلطان امور آنها را اداره کنند.

طریقه جنید

سوم از راههای کوشش در رفع اغیار، طریقه جنید بغدادی قدس سره است. وی برای رفع مزاحم طریق حق هشت گونه شرط را ملحوظ خاطر داشته است:

وضوی دائمی و روزه دائمی و سکوت دائمی و خلوت دائمی و ذکر دائمی، یعنی همواره به انجام همگی آنها مواظبت و ملازمت داشته باشد؛ و مراد از ذکر همانا کلمۀ شریفۀ لا اله الا الله است؛ و دیگر آنکه دل خود را همواره به شیخ طریق خویش متوجه سازد و از باطن او استمداد نماید، و از حقایق باطنی او برای واقعات خویش که اتفاق می افتد استفاده کند، و تصرفات خود را فانی در تصرفات

او بداند و از خود ابراز تصرفی نکند؛ و دیگر دوام نفی خاطر است که هیچگونه خاطرهای بشخصه درخویش بوجود نیاورد و هشتم حق هیچگونه اعتراضی نسبت به خدای عزوجل به خود ندهد؛ و هرگونه سود و زیانی که به او می‌رسد از سوی خدای منان بداند و آنچنان به حالت تسلیم بگراید که درخواست ورود در بهشت یا پناهندگی از دوزخ هم از وی نداشته باشد.

تفاوت نفس و وجود

پیش از این گفته شد در راه مجاهده دست وجود و نفس و شیطان را از هر جهت از دامن خود کوتاه سازد. اکنون باید فهمید در صراط مشاهده وجود و نفس و شیطان چگونه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

اینک می‌گوئیم وجود در درجه اول همان ظلمت و تیرگی بی‌نهایتی است که سالک را به خود جلب می‌کند، و آنگاه که اندکی صفا و روشنی در آن بوجود بیاید به شکل ابر تیره‌ای مجسم می‌گردد؛ و هرگاه وجود با چنان وضعی که دارد در دست تسلط شیطان درآید به رنگ قرمز ظاهر می‌شود، و از آن پس که رو به اصلاح گذارد و خطوط نفسانی را از خود دور بسازد و حقوقی که لازمه اوست در خویش برقرار دارد، صفا و پاکی ویژه‌ای پیدا کرده و چون ابری سپید می‌گردد.

و نفس آدمی به مجردی که ظهور نماید به رنگ آسمان که رنگ کبودی است ملون گردد، و مانند آبی که از چشمه سار می جوشد به جوشش درآید؛ و در این موقع اگر در دست تسلط شیطان قرار بگیرد چنان ماند که چشمه ای تیره و یا آتش بر افر و ختدای باشد، و جوشش آنها در این هنگام رو به کاستی گذارد، زیرا خیری در وجود شیطان نیست تا اجازه دهد که چشمه نفس به جوشش در آید. از طرف دیگر نفس است که بر وجود فیضان دارد و از ناحیه آن تربیت پیدا می کند اینک هر گاه نفس آدمی جامعه صفا و تزکیه بر اندام خود راست آورد چشمه خیر را برای وجود روان می سازد و آثار خیر از او به ظهور می رسد؛ و اگر در شرارت را به روی آن بکشاید جز گیاه شرارت در سرزمین آن نمی روید.

و شیطان هم آتش سوزانی است که هیچگونه صفائی در آن احساس نمی شود، و با همه گونه تیرگی و ظلمت کفر همراه گردیده و به هیئت بهت آوری مجسم شده است و در برابر تو مانند بزنگبار دراز اندامی است که خود را به هیئت بس ناگواری آراسته باشد مجسم می نماید و وانمود می کند که می خواهد در درون تو قرار بگیرد و باطن تو را مسکن خویش مقرر بدارد؛ و هر گاه بخواهی از شر او در امان باشی با زبان دل به حق متعالی پناهنده گردیده و بگوئی یا غیاث المستغیثین اغثنی. ای فریادرس درماندگان مرا دریاب. در این موقع است که از تو فرار می کند و تو را از هر گونه

رنجی آسوده می‌دارد.

جامه شیطان

بدیهی است شیطان تو را می‌بیند و تو هم او را می‌بینی و ارتباط فیما بین تا آنجاست که جامه او به جامه تو دوخته شده و با او از این نقطه نظر پیوند استواری برقرار ساخته‌ای؛ و هر گاه بتوانی جامه خود را از جامه او جدا بسازی، دیدگان او کور خواهد شد و از جامه که بر اندام خود آراسته است برهنه خواهد گردید. در عین حال او می‌داند تو در کجائی، و طبق این اطلاعیه از تو دست بردار نمی‌باشد و توأم با تو می‌باشد، و با چشم طمع بسوی تو نگران می‌گردد و گاهی با دست مغرضانه خود پس‌گردنی به تو می‌زند؛ و از این راه تصمیم دارد تا با تو معامله کند و به بازی گوی و معارضه با تو اقدام نماید. و هر گاه او را به باد لعنت گرفتار سازی یا تو هم با پس‌گردنی به وی پاسخ بدهی و یا با او به سخنگویی بپردازی، او هم با تو به سخن گفتن می‌پردازد، و متقابلاً با پس‌گردنی به تو پاسخ می‌دهد و از لعنتی که علیه او کرده‌ای نیر و مند می‌شود و رفتار خود را با تو طولانی‌تر می‌گرداند و اگر به سکوت بر گزار کردی و پاسخ پس‌گردنی او را ندادی و به حق متعالی توجه کرده و حضرت او را پشتیبان خود قرار دادی از تو جدا می‌شود و عکس‌العملی نسبت به تو انجام نمی‌دهد؛ و هر گاه بازبان

دل گفتی یا غیاث المستغیثین اغثنی ، از بیم سرانجام خویش به
پروردگارش پناهنده شده و از تو فرار می کند.

آتش ذکر

اکنون تفاوت آتش ذکر و آتش شیطان در چیست؟ در پاسخ
این پرسش باید گفت آتش ذکر از هر گونه کدورتی صاف و پاک
است و با سرعتی هر چه تمامتر بسوی بالا حرکت می کند و آتش
شیطان مکدر و دودآلود و تیره است و به کندی جابجا می شود.

گذشته از این از نظر حالت نیز متفاوت است زیرا سالک سائر
هر گاه در خود احساس سنگینی نماید و در سینه خود تنگنایی مشاهده
کند، تابه حدی که اذکر بازماند، ودلش آمادگی برای آن نداشته
باشد و شرح صدری برای او بوجود نیاید؛ و اعضا و جوارح او به
سرحدی رسیده باشد که گویا با سنگ گرانگی کوفته شده باشد و در
آن حال آتش تیره ای را در سر راه خود مشاهده کند به یقین بداند
که همانا آن آتش، آتش شیطان است؟ و هر گاه در خود احساس
سبکی و وقار و شرح صدر نمود با دلی آرام و قلبی شادان به ذکر
پیردازد؟! و آتش صاف خالی از هر گونه کدورتی را در برابر خویش
افرخته مشاهده کند که با کمال صفا و روشنی شعله ور است چنانچه
ما آتشی را که از هیزم خشک شعله ور شده می بینیم بداند که آن
آتش، آتش ذکر است که در فضای لاهوتی سینه شعله ور شده است.

اثر آتش ذکر

ذکر آتشی است که چیزی را باقی نمی گذارد و جز خود هر چه باشد از بیخ و بن بر می اندازد. این است که هر گاه وارد خانه‌ای بشود می گوید: منم ولاغیر. و این اظهاریه یکی از معانی واقعی لاله‌الاله است. اکنون هر گاه در آن خانه هیز می باشد آنرا می سوزاند. پس ذکر آتش است و اگر بر خلاف انتظار در آن خانه تیرگی وجود داشت آنجا را نورانی ساخته و تیرگی را از آن می زداید و خانه را روشن می گرداند؛ و هر گاه پیش از خود آن خانه نورانی باشد، آتش ذکر با آن نور هیچگونه ضدیتی نخواهد داشت، بلکه خود آن نور هم ذکر و ذاکر و مذکور است و با یکدیگر دست اجتماع داده و نورعلی نور شده‌اند.

حقیقت ذکر

ذکر حق است و حقیقتی است که همگی حظوظ نفسانی را از بن می افکند و حقوق حقه آنرا پایدار می سازد و این است که ضدیت و دوئیتی با آنها ندارد. آری حظوظ نفسانی اجزای زائد وجودی هستند که از طریق اسراف و تجاوز به وجود آمده‌اند و بر اثر عدم سنخیتی که در کار است به مجردیکه آتش ذکر در درون ذاکر قرار بگیرد همگی آن اجزای زائد را می سوزاند؛ و به همین نسبت اجزائی که از لقمه‌های حرام در درون ذاکر در آمده است، بر اثر تسلط ذکر آنها

را از پای درمی آورد. و اما جزایی که از حلال در درون وی به وجود آمده حقوق حقه‌ای هستند که آتش ذکر هیچگونه عمل بر خلافی با آنها ابراز نمی‌دارد.

عناصر اربعه

وجود از چهار رکن ترکیب یافته و همگی ارکان اربعه تیرگی‌هایی است که بر فراز یکدیگر واقع شده است. و ارکان اربعه یا عناصر چهارگانه خاک و آب و آتش و هوایند و تو در هر وضع و حالی که باشی در زیر نفوذ آنها قرار گرفته‌ای و چاره‌ای در دست اختیار خود نداری تا بتوانی از آنها جدائی اختیار نمائی مگر آنکه حق را به حقدارش برسانی یعنی جزء را بکل متصل سازی به این معنی که خاک را از خاک و آب را از آب و آتش را از آتش و هوا را از هوا بگیری و هر گاه هر یک از ارکان اربعه نصیب خود را اخذ کرد از اینگونه بارها نجات یافته و گردن زیر آن بار فرود نخواهد آورد.

راه ما

در این باره باید گفت راه ما راه کیمیا و گوگرد احمر است که برای بدست آوردن آن که لطیفه نورانی است باید کوه‌هایی را که محتمل است گوگرد احمر در آن وجود داشته باشد در نظر

گرفت و در پی سپر کردن به خاک و بهره گیری از آن بیابانهائی را مشاهده نمائی و آن بیابانها را به منظور دسترسی پیدا کردن به آن لطیفه یکی بعد از دیگری پشت سر گذاری اما شکفت اینجاست که با آنکه تو بر فراز بیابانها در حر کتی بیابانها در زیر پای تو به حر کت می آیند و همچنین کسی که در کشتی، سوارش می پندارد که ساحل دریا در حر کت است و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب^۱ چنان می پنداری که کوهها در محل خود بر قرار و بدون حر کت اند و حال آنکه چنان نیست بلکه آنها مانند ابرها در حر کت اند و باز آنگاه که در درون چاه قرار گرفته ای خیال می کنی که چاه از فوق به زیر فرو می ریزد و تو به بالا صعود می کنی و یا بنظر تو می آید که دهکده ها و شهرهائی که از دور دست مشاهده می کنی بر روی تو می ریزند و تو در زیر آنها پنهان می شوی و یا دیواری را که در کنار شطی بنیان شده خیال می کنی طولی نمی کشد از پای در آمده و غرقه در شط می شود.

عناصر و مشاهدات

گفتیم وجود از چهار عنصر تر کیب یافته اکنون می گوئیم ای دوست من! باید متوجه باشی که از چنگال چهار عنصر خاکی و آبی و آتشی و هوائی گریزی نداری و بجز مرگ بزرگ که مرگ

اضطراری است راه چاره‌ای برای رهایی از آنها از جهت تو در نظر نمی‌باشد و قابل توجه است که وجود این مرگ همه‌چیز را از تو سلب نمی‌کند بلکه پاره‌ای از آن از تو بحالت فنا درآمده و در این موقع است که امور عقلانی را به‌دیده‌عیانی مشاهده خواهی کرد. اکنون اگر دریائی را مشاهده کردی که از آن می‌گذری و در عین حال مستغرق در آن گردیده‌ای باید بدانی که خط‌آبی خود را از آن بدست آورده‌ای و هر گاه آن دریاها صاف و بیرون از کدورت بوده باشد و عکسهای خورشیدها و یا نورها و یا نارها در آنها مشاهده گردد، باید بدانی که آنها دریاها می‌باشند.

و هر گاه در چنان حالتی مشاهده کنی که بارانی از بالا به‌زیر فرو می‌ریزد باید به‌یقین بدانی که آن باران بارانی است که از آسمان رحمت فرو می‌ریزد تا زمینهای دل‌های مرده و یا دلمردگان را زنده نماید.

و هر گاه آتشی را مشاهده نمائی که تو همانند دریائی در آن غوطه‌وری و طولی نمی‌کشد از آن بیرون می‌آیی باید بدانی که درون و بیرون شدن از آن خطوط نارینه تست.

رنگها و نشانه‌ها

و هر گاه در برابر خود فضای بی‌نهایت و سرزمین فراخی را مشاهده کردی و هوای صاف و با طراوتی را بر فراز آن دیدی، و تا

جائی که امکان دید برای تو میسر است رنگهای مختلفی را از قبیل سبز و قرمز و زرد و کبود دیدار نمودی، باید بدانی که گذرگاه تو از آن هوا و برخورد تو با آن رنگها حاکی از رنگهای احوال است: بدین توضیح که رنگ سبز نشانی از حیات دل است و رنگ آتش در صورتی که بیرون از کدورت بود و صاف و پاک باشد نشانی از حیات همت است و همت همان قدرت است و اگر در آنحال رنگ کدوری را به مشاهده خود در آوردی باید بدانی که آن رنگ نشانی از آتش شدت و ناراحتی است و دلیل بر آن است که سالک سایر بر اثر مجاهده با نفس و شیطان به رنج و زحمت گرفتار شده است و رنگ کبود رنگ حیات نفس و رنگ زرد نشانی از ضعف و ناتوانی است.

باری آنچه گفته شد معانی و حقایقی هستند که با زبان ذوق و مشاهده با مشاهده کننده سخن می گویند و به راستی دو شاهد عادلند که از وجود حقایقی به راستی و درستی گواهی می دهند زیرا چشم تو در آن چیزی است که با دیده بصیرت مشاهده می نمائی و نتیجه ی بینائی تو در آن چیزی است که با کام ذوق آنرا می چشی اینک آنگاه که به مشاهده نور سبز نائل آیی آرامشی در دل و شرح صدری در سینه و شادابی در باطن و لذتی در روح و بینائی در چشم احساس خواهی کرد و همگی آنها صفات حیاتند که سالک در مسیر سلوک خویش بدست می آورد.

نمونه دیگر

و ما برای اثبات حقایق یاد شده از چگونگی احوال گیاه بهره گیری می نمائیم و می گوئیم آنگاه که گیاه سبز و خرم و بانشاط است حاکی از نیرومندی و زندگی و سرعت نمو و رشد آنست؛ و آنگاه که رو به زردی می گذارد دلیل بر آنست که عارضه‌ای بدان دست داده و بیمار شده است به همین نسبت هر گاه رخسارها بر افر و خسته گردد حاکی از نوع عارضه‌ای است که برای آنها پیش آمده است از قبیل شرمندگی و بیم و سرور و یا ناراحتی و اندوهناکی.

وحدت الوان

و هر گاه اتحادی در رنگها مشاهده شود دلیل بر آنست که حال سالک رو به استقامت و جمعیت گذارده و هر گاه رنگها اجتماع کرده و در یک حال اختلاطی برای آنها دست داده است اینحال حال تلوین است و اینک هر گاه رنگ سبز استمرار و استقامت داشته باشد دلیل بر تمکین خواهد بود و رنگ سبز آخرین رنگی است که باقی می ماند و از برکت همین رنگ است که ترقیها برای سالک بوجود می آید و بر قهای درخشان باطنی جهان باطن او را منور می سازد. در عین حال رنگ سبز هم بیرون از صفا و کدورت نبوده چنانچه هر گاه تیر گیهای بر وجود عاریتی چیره شد کدورت آن ظاهر خواهد شد.

لطیفه دل

لطیفه‌ای که آن را بجهت لطیفه بودنش قلب می‌نامند همواره از حالی بحال دیگر دگرگونی پیدا میکند و گویا آب است که گاهی بر ننگ ظرف و هنگامی بر ننگ آسمان و موقعی بر ننگ کوه قاف هویدا میگردد، و این لطیفه را به مناسبت انقلاباتی که در آن احساس می‌گردد بنام قلب خوانده‌اند و هم آن را بدان جهت قلب گفته‌اند که انقلابی در وجود و معانی ایجاد میکند.

قلب موجود لطیفی است که عکس اشیاء و معانی را که پرگار-وار دزگرد محور آن بحرکت درمی‌آیند در خود میپذیرد در نتیجه رنگ همان شیئی که در برابر قلب قرار گرفته در وی منعکس می‌شود، یعنی قلب بر ننگ آن ملون میگردد. چنانچه همین معنی را در چهره‌ای که برابر با آئینه و یا آب صاف قرار میگیرد ملاحظه میتوان کرد و باز هم قلب را قلب گفته‌اند از آن جهت که نوری در چاه وجود ایجاد می‌نماید چنانچه حضرت یوسف (ع) آنگاه که در چاه بود آنجا را بنور خویش منور ساخت.

چاه وجود

چاه وجود از زیر پاها و در برابر تو ظاهر می‌گردد و چاهی است ژرف چنانکه هیچ چاهی در عالم شهادت به اندازه آن عمیق و

زرف نبوده است و این چاه در آغاز از بالای سر تو ظاهر می گردد سپس از برابر تو و پس از آن از زیر تو ظاهر می شود و اینگونه ظهور در آخرین مراحل طریق است و تو در چاه وجود نور سبز زندگی را مشاهده خواهی کرد که حاکی از نهایت و پایان وجود و حدوث و راهنمای بدایت و آغاز قدم است.

و این چاه هر گاه در بیداری برای تو تجلی نماید با آن انس و علاقه پیدا کرده و با چشم شگفت آوری بدان نگران خواهی شد و هر گاه در غیبت و به عبارت دیگر در خواب برای تو اتفاق افتد هیبت و بیم و تزلزلی از آن در تو بوجود آید تا به حدی که نزدیک است روح از بدن تو بیرون رود و قالب تهی کنی و در این حال ملجأ و پناهگاهی جز ذکر حق تعالی برای تو نخواهد بود و بدان وسیله ممکن است از خود رفع تزلزل بنمائی. و در آن چاه عجائب ملکوت و غرائب جبروت به اندازه ای از جهت تو بوجود می آید که هیچگاه از آنها خاطر نخواهی کرد و اینگونه خاطرات همانا بر اثر نیروهای مختلفی است که بر تو چیره شده و بیم و نگرانیهایی است که تو را به خود مشغول نموده و در نتیجه حالات متضادی برای تو مکشوف می شود چنانچه هم حالت فرح بر تو عارض می شود و هم حالت بیم در تو ایجاد می گردد و در عین حال انس و علاقه هم بدان پیدا می کنی و بالاخره در حالت واحده از شیرینی احوال دگرگون که اتفاق افتاده کام خود را شیرین خواهی کرد.

و گاهی در آغاز مشاهدات خود را گرفتار اختلال حال و همراه با ناراحتی و ملال خواهی دید و خود آن بنا را ظلمانی و تیره دیده و به هیئت ناگواری برای تو ظهور می کند سپس پرده عوض شده و بنا را بطرز بسیار عالی که آجرهای آن یکی بر فراز دیگری قرار گرفته مشاهده می نمائی و طولی نمی کشد که آن بنا نابود می شود و آجرها از یکدیگر می پاشد و تنها چاهی را ملاحظه می کنی که نور یا سبزی سرپای آن را فرا گرفته اکنون باید دانست تیره بودن آغاز آن از آن بود که جایگاه شیطانها بوده و نورانیت حضرت آن از آن جهت بود که جایگاه هبوط فرشتگان و محل نزول رحمت حضرت منان قرار گرفته است.

مراتب وجود

شکی نیست که وجود اثر واحدی نبوده بلکه به اصطلاح ارباب کمال وجود از جمله کلیات مشکله است چنانچه هیچ وجودی نیست مگر اینکه فوق آن وجود دیگری است که ویژگی آن بیشتر و حسن و جمال آن افزونتر است و بدین ترتیب سلسله صعود داده سپر شده تا بوجود حق تعالی منتهی می گردد و در طریق هر وجودیکه فوق وجود دیگری است چاهی قرار دارد.

و انواع وجود بر حسب شمارش منحصر در هفت وجود است و انحصار شمارش زمین و آسمان هم که به عدد هفت منتهی شده اشاره

به مراتب هفتگانه وجود است.

و هر گاه در مسیر انواع وجود به آبار و چاههای هفتگانه برخورد کردی آسمان ربوبیت و قدرت حق تعالی برای تو ظاهر می گردد و هوای آن آسمان را نور سبزرنگی که در کمال سبزیست و از نور ذات حیات استناره نموده فراگرفته است و این انوار همواره در رفت و آمدند و نیرویی در آنها بکار برده شده که ارواح با همه نیرومندی که دارند تاب و توان نیروی آنها را ندارند و در عین حال عشق و ذوقی در آنها وجود دارد که بر اثر آن هیچگونه قطع ارتباطی در آنها احساس نمی شود و در ضمن این موضوع باید بگوئیم در آسمان نقطه های قرمز رنگی وجود دارد که از آتش و لعل و عقیق قرمز ترند و این نقاط سرخ فام پنج پنج و به هیئت بسیار مناسبی تعبیه شده اند و به اندازه ای جذاب و شیوایند که صاحب حالت در اولین برخورد چنان مجذوب آن نقاط می شود که از زیادی اشتیاق فریاد می کشد و ناله بر می آورد و تمنا می کند تا به آنها پیوند پیدا کند.

فرشتگان چهار گانه

بدیهی است سالک سایر آنگاه که به سیر مقام قدرت و ربوبیت می پردازد چهار تن فرشته با وی همراهی می کنند یکی در جانب راست او و دیگری در جانب چپ او و سومی در پائین پای او و چهارمین

در پشت سر او به حرکت در می آیند و آنگاه که او را به مقام ربوبیت عروج می دهند به زبان عجز و نیاز او این جملات جاری می شود انت ربی و قادری ان شئت احینی و ان شئت امتنی آری تو پرورد گار منی و من از هر جهت در دست توانای تو در آمده ام اینک اگر بخواهی مرا زنده می داری و اگر بخواهی مرا میمیرانی.

و بدنبال آن از سختی نیروی قدرت و ناراحتی که در انتظار اوست بیمناک می شود و به کمال عجز و بیچارگی تمنا می کند ایکاش در آنحال روح او گرفته می شد و او را در ردیف بی نام و نشانان می آورد آری او چگونه اخذ روح یا نفس را خود احساس می کند و شکی نیست آن هنگام که از چاه روح بیرون می آید و قدم به این عالم می گذارد روح یا نفسی در کالبد او باقی نمانده از آن پس او را به عالم شهادت مراجعت می دهند.

انوار عزت

نخستین نوری از انوار که در مقام تجلی برای سالک سائر می درخشد انوار عزت است که او در همان حالیکه در چاه روح قرار گرفته است انوار عزت است که از بالای سر او شروع به درخشش می نماید و از این راه که گویا برای او بیسابقه بوده است تزلزل و اضطرابی برای او دست می دهد و ازیمی که سراسر وجود او را فرا گرفته است بحالت انقباض در می آید و بدنبال آن ناخود-

آگاه به سجده می افتد سپس از چاه روح بیرون می آید زیرا اظلمانی در صورتی از مرتبه نورانی بهره ور می گردد که کاملاً پاکیزه و نورانی شده باشد و بحکم سنخیت از جنس آن شده تا بتواند از وصول بدان نور، کمال استفاده را بنماید.

ورود فرشتگان

حداکثر ورود فرشتگان از پشت سر است و گاهی هم ممکن است از بالای سر ورود نمایند و سکینه هم که گروهی از فرشتگانند به مجردیکه وارد قلب سالک شوند شخص سالک از ورود ایشان احساس آسایش و اطمینان خاطری در دل خود می نماید و در عین حال سالک را آنچنان در تحت جاذبه‌ی خود قرار می دهند که اختیار را از او سلب کرده چنانچه نیروی حرکت از محلی به محل دیگر و یا بیان مطلبی را ندارد و تمام خاطرات و توجهات درونی خود را معطوف به حق تعالی می نماید.

حضور رسول

از جمله نشانه‌های حضور رسول علیه السلام که او با تو حاضر است و از نزدیک نگران بحال تو می باشد آنست که بدون اختیار و ناخود آگاه درود و صلوات بر آن حضرت بر زبان توجاری می شود.

ظهور فرشته

در یکی از احوال فرشته‌ای از پشت سر من ظاهر گردید و مرا عروج داد و در حال عروج با من همراه بود و مرا در دست قدرت خود قرار داد و در آن حال رو بروی من در آمد و مرا بر گردانید و نور شعشعانی را در بصیرت من به درخشش در آورد و گفت، بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم بنام خدائی که جز او خدای بخشاینده و مهربانی وجود ندارد پس از این مرا اندکی عروج داد و سپس پائین آورد.

تسبیح فرشتگان

در سحر گاهی که به خلوت نشسته بودم و بیاد حق تعالی پرداخته و بدکر او مشغول بودم صدای تسبیح فرشتگان را می شنیدم و چنان می پنداشتم که حضرت حق تعالی در آسمان دنیا نزول اجلال فرموده در این موقع احساس کردم که فرشتگان به سرعت هر چه تمامتر بدکر خود اشتغال می ورزند و گوئیا از حضرت او در بیم افتاده و از او پوزش می طلبیدند و همانند کودکی بودند که پدرش بر او غضبناک شده و تصمیم گرفته تا او را تازیانه بزند و او هم جمله تبت تبت را تکرار می کند.

آری در آن هنگام از فرشتگان که از شدت خشم پروردگار به هر اس افتاده بودند این کلمات را می شنیدم که می گفتند یا قادر

یا قادر یا قادر یا مقتدر و پس از آنکه احساس راحتی قلبی نموده گفتند اللهم ارزقنا من ثوابك جنانا و من عقابك امانا، پروردگارا از ثواب خودت سپری و از عذاب خودت امانی بما ارزانی فرما.

خاطره حق و نفس

در این بخش لازم است تفاوت میان خاطر حق و خاطر نفس را توضیح داد بدیهی است خاطر حق همان خاطره‌ای است که قلب و فرشته در آن افتخار ورود را دارند و خاطر نفس خاطره‌ای است که شیطان در آن مداخله‌ای ندارد و از آن جدا می‌گردد و خاطره قلبی و ملیکی به فرمان خداست و آنها دو فرشته‌ی معصومند که از فرمان خدا سرپیچی نمی‌نمایند و هر نوع فرمانی که از سوی خدا نسبت بدانها صادر شود بلادرنگ بکار می‌بندند.

و خاطر حق همانا الهام است و الهام هم از موضوعات صحیح است و هر گاه خاطره حق بوقوع پیوندد عقل و نفس و شیطان و قلب و فرشته قدرت اعتراض به آنرا نخواهند داشت.

و خاطر الهامی گاهی در حال غیبت اتفاق می‌افتد و در این موقع ظهورش در نهایت شدت بوده و به ذوق باطنی نزدیکتر است و علت ظهور و قرب ذهنی آن است که خواطر حقانی همان علم لدنی است و خواطر حقانی در حقیقت در ردیف خاطرات دیگر قرار نمی‌گیرند بلکه خواطر حقانی عبارت از جزای علم ازلی بوده که

خدای متعال در آن هنگام که ارواح را مورد خطاب قرار داد و فرمود: *الست بربکم؟ قالوا بلی*^۱ آیا من پروردگار شما نمی باشم؟ گفتند آری ظهور کرده، و همچنین در آن هنگام که فرمود: *و علم آدم الاسماء کلها*^۲ به حضرت آدم همگی اسما را فرا داد این خاطره را آشکارا فرمود آری آن ارواح از این راه به حقایق اشیاء نایل گردیده و با علم لدنی که نصیب آنها شده دیگر آن را در مکتب خود تعلیم داده اند و شکی نیست که همواره علم در حال ظهور باقی نمی ماند بلکه گاهی در زیر ستر تیر گیهای وجود قرار می گیرد اکنون هر گاه سائر سالک از صفای باطن بر خوردار گردد و از وجود عاریتی غیبت نماید علم لدنی یا حکمی از احکام آن برای وی هویدا گردد و هر گاه سائر از غیب بشهود و از جذب به سلوک آید و لباس وجود را بر اندام خود بیاراید در حالی رجعت برای او به حصول پیوندد، که با علم لدنی معیت داشته است و آن علم همان الهام است که وی را از آن برخوردار حاصل شده است و خطی را مانند که بر لوحی نگاشته شده و کرد و غبار روی آن را پوشانیده باشد که هر گاه آن غبار از روی آن زدوده گردد آن خط ظاهر گردد و اثر وجودی خود را آشکارا نماید.

۱ - سورة اعراف ، آیه ۱۷۲ .

۲ - سورة بقره ، آیه ۳۱ .

مصافحه با مولی علیه السلام

در یکی از حالات که از خود غایب شده بودم رسول اکرم (ص) را دیدار کرده که حضرت مولی علیه السلام در معیت آنجناب بوده از فرصت استفاده کرده حضور حضرت مولی علیه السلام شرفیاب شدم دست مبارکش را گرفته مصافحه کردم و در همان حال الهام شده که گویا در اخبار شنیده‌ام رسول اکرم (ص) فرموده کسی که با علی علیه السلام مصافحه نماید وارد بهشت خواهد شد از حضرت مولی علیه السلام پرسیدم که آیا این حدیث که تصافح با شما موجب ورود در بهشت است صحیح است یا خیر؟ حضرت مولی علیه السلام فرمود: آری رسول خدا (ص) فرموده است که هر که با من مصافحه نماید به بهشت می‌رود.

ارواح تابعه

از جمله حقایق یکی آن است که ارواح تابعه/مراتب حقیقت دارد ارواح شریفه فرا می‌گیرند و به حکم تبعیت اکنون هم به فراگیری علوم از ارواح شریفه می‌پردازند جز اینکه این گونه فراگیری در عالم غیب صورت می‌گیرد و در عالم شهادت از چنان فراگیری اثری ظاهر نمی‌شود چنانچه ارواح اولیا مراتب علمی را در عالم غیب از ارواح انبیاء استفاضه می‌نمایند و هر گاه سالک ار

وجود خویش غایب گردد چاشنی اینگونه فراگیری را خواهد چشید.

الهام حضوری

الهام همواره در پوشش نبوده بلکه گاهی از اوقات هم در حضور اتفاق می افتد لیکن الهام حضوری پنهان تر از الهام غیبی است و در عین حال اعتراضی در داخل بر آن وارد نمی شود بلکه جوارح و اعضا در برابر آن تسلیم بوده و نفوس هم منقاد آن می باشند و سینه ها هم برای بهره وری از آنها انشراح پیدا می کنند و دلها کمال اطمینان را به آنها ابراز می دارند.

وظیفه فرشته

وظیفه فرشته آن است که همواره مردم را بکارهای پسندیده می خواند و چنانچه می دانیم نفس اماره در برابر وظیفه ای او اظهار کراهت می نماید. آری هر گاه نفس مزکائی باشد احساس کراهتی در خود می نماید و بر اثر تزکیه ای که در خویش ایجاد نموده هیچگونه تفاوتی در خاطرات برای آن باقی نمی ماند.

رویه قلب

قلب هم در دعوت کارهای پسندیده همانند فرشته است جز اینکه در جهات زیر با وی مابینت دارد به این معنی که قلب از شهوت

شوق و از ناله و سبکسری و از پرواز و ریخته شدن و از رغبت و محبت و از عشق و سرگردانی و از جذبه در راه حق از فرشته امتیاز پیدا می کند و همین حالات مختلف است که ایجاب کرده تا مؤمنان بر فرشتگان برتری پیدا نمایند.

طواف خرقانی

شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله روحه گفته است در نیمروزی به جانب عرش صعود کرده تا گرداگرد آن طواف نمایم در نتیجه هزار بار اطراف عرش به طواف پرداختم و در کنار آن مردمی را دیدم که آرام گرفته و از سرعت طواف من به شگفت آمده و حال آنکه من از طواف آنها هیچگونه شگفتی در خود احساس نمی کردم از آنها پرسیدم شما کیستید و چرا اینگونه سردی در حال طواف از خود بروز می دهید؟

در پاسخ گفتند ما فرشتگانیم و ما انواریم و اینگونه طواف طبیعت و رویه ماست و نمی توانیم از آن تجاوز نمائیم سپس از من پرسیدند تو کیستی و اینگونه سرعت در طواف از چیست؟
در پاسخ گفتم من آدمم و در درون من نار و نور هر دو وجود دارد و اینگونه سرعت در طواف را که مشاهده می کنید از جمله نتایج آتش شوق است و حال آنکه در فرشتگان هیچگونه شهوئی وجود ندارد.

خاطره نفسانی

خاطره نفسانی همان خاطره‌ای است که هر گاه نفس از نعمت طهارت و تزکیه و تسلیم بودن واقعی برخوردار گردد سرانجام خاطره آن به راحتی و آسایش منتهی خواهد شد برای اینکه نفس با بر خورداری از نعمت تزکیه آسایش خود را در انواع عبادات و صنوف خیرات مشاهده می‌کند و هر گاه خبیث و پلید گردد اماره بالسوء خواهد بود که آدمی را پیوسته بکارهای ناپسند می‌خواند.

و هر گاه نفس از مقام تزکیه برخوردار شود خاطره‌های پسندیده خواهد داشت و نشان اینگونه خاطرات آن است که در دل خود احساس راحتی و اطمینان خاطر می‌نماید و از ایمنی کامل در خود بهره‌ور می‌گردد و هر گاه نفس تزکیه نشده باشد نفس مذموم و ناپسند است و علامت آن است که در دل خود احساس ناراحتی و در سینه‌اش احساس تنگی و در اعضاء و جوارحش احساس دردمندی و در باطن خود احساس بیمناکی می‌نماید و نفس بیمناک همواره با منکرات و ناراحتیها بسر می‌برد و کودکی را مانند که هر گاه تخم مرغ یا سوزنی را سرقت نماید بشدت بیمناک است و از سرانجام کار خود هراسان است و صاحب چنان نفسی به پایه‌ای از بیچارگی رسیده که گویا دنیا و آخرت و موجودات آنها را معترض علیه خود مشاهده می‌کند.

خاطره شیطانی

خاطره شیطانی گاهی در صنوف عبادات و انواع خیرات و حب
نیرومندی و کرامات خلاصه می شود و همواره با آدمی است مگر
اینکه از ریا و خودخواهی احتراز کرده و به اخلاص کامل پردازد
و در این هنگام است که خاطره شیطانی از وی دوری کرده و دست
طمع بسوی او دراز نمی کند.

باری شیطانی در کلیه خاطرات نفسانی با وی همگام و همقدم
است و به همین نسبت هر گاه نفس آدمی خبیث و پلید باشد شیطان
اورا بنا همواری دعوت می کند و کارهای ناپسند را در برابر او پسندیده
جلوه می دهد.

۸ و خاطره شیطانی سخت تر از خاطره نفسانی است زیرا خاطره
شیطانی از فنون مختلفی سرچشمه می گیرد و حال آنکه خاطره
نفسانی بیشتر از فن واحد ندارد نفس آدمی مانند کودکی است که
زود گول می خورد و دشمن آن شیطان است که پیوسته چیزی را
در برابر او می آراید و آنهم بر اثر بی مبالاتی و خوردسالی که دارد
گفته او را تصدیق می کند و آرایش او را که بر پایه دشمنی برقرار
است می پسندد و شیطان که مانند انسان بالغ و بکمال رسیده ای است
که از همه راههای مکر و حيله گری با خبر است از هیچگونه
حيله ای نسبت بوی دریغ نمی ورزد و با چنین نیروئی که دارد از
هر راهی که ممکن باشد و از هر فرصتی که در اختیار داشته باشد

در برابر انسان قرار می‌گیرد و او را اغوا می‌نماید مگر اینکه انسانی بتواند در اخلاص را به روی خود بگشاید که در این صورت شیطان تاب اغوا کردن او را نخواهد داشت والاعبادك منهم المخلصون، شاهد بر عدم تاب و توان اوست.

اخلاص و اهمیت آن

اکنون ای دوست من بکوش تا انسان با اخلاصی بوده باشی و در عین حالیکه در سرای اخلاص در آمده با زهم از اظهار اخلاص خودداری بکن لیکن کوشش تو در آن باشد که خود را در مقام اخلاص مشاهده نمائی زیرا در این صورت اخلاص تو مشوب به ریا و خودخواهی شده و شیطان علیه تو دست پیدا می‌کند و نشانه‌ی خاطره وی آن است که تو را بر سر پا نگه می‌دارد و به شتاب زدگی وادار می‌کند و راحتی قلبی در خود احساس نمی‌نمائی و چنان است که از تیر گیها استقبال می‌نمائی و کارهای تو را با ریاکاری ممزوج می‌سازد و تو را به توجه به غیر حق می‌خواند و اعضا و جوارح تو را بر اثر نزول خویش به یکدیگر می‌کوبد.

و از آنجا که حق تعالی نسبت به بندگانش مهربان است گاهی اوقات صلاح کردگاری خود را در آن می‌داند که آنان را بواسطه شیطان به مقام قرب راهنمائی فرماید. بدین توضیح که وی علاقمندی به عبادت را آنهم برای خدا بلکه برای توجه مردمان به وی در

دل ایشان ایجاد می نماید و در این موقع است که محض توجه خلق به ایشان به عبادت خدا اقدام می نمایند و هر گاه آفریدگان نگران به عبادت آنان بوده باشند به رغبت ایشان افزوده می شود و آنگاه که این معنی را برای خود برقرار یافتند در دریای تعبد و بندگی حق غوطه ور گردیده و در نتیجه آن عبادت را محض حق تعالی انجام می دهند و از عبادتی که برای حق تعالی انجام می دهند و از اذکاری که در موقع خود می خوانند لذت می برند و شیرینی آنرا در کام خویش احساس می کنند و در نتیجه آن لوازم عبادات و اذکار که عبارت از علوم و اسرار و انوار باشد برای آنها ظهور می کند این است که از خلق اعراض می نمایند و به تمام معنی متوجه به حق تعالی می شوند و مادامیکه شیطان باتست و باچنین حالتی که برای توپیش آمد کرده به او اجازه هیچگونه عکس العملی نخواهی داد و مأمون از تو نخواهد بود.

در بالین عیسی

از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده در یکی از اوقات خوابیدن بود و خشتی را زیر سر خود گذارده بود به مجردیکه از خواب بیدار شد شیطان لعین را در بالین خویش مشاهده کرد پرسید برای چه در بالین من قرار گرفته ای؟ گفت به جهت طمع داشتی که بتو داشتم در بالین تو آمدم: فرمود ای ملعون مگر نمی دانی که من روح اللهم

و چگونه به چشم طمع و آزمندی به من نگران شدی؟ گفت آری تو روح خدائی و بر اثر متاعی که از من در دست انتزاع خود قرار داده‌ای دل آزمندم را بسوی تو متوجه ساختم عیسی پرسید آن متاع که وسیله‌ی آزمندی تو به من شده است چیست؟ گفت همان خشتی است که آنرا زیر سرت گذارده‌ای: عیسی متذکر شده آن خشت را دور افکند و شیطان از او جدا شد.

ورود در خلوت

آنگاه که من در خلق را به روی خود بسته بودم و در خلوت نشسته و بیاد خدا مواظب بودم و باذکار قلبیه و قالبیه می‌پرداختم شیطان بر من وارد شد و حیلها برانگیخت و تشویشها بجای آورد تا از خلوت بیرون خرامم و از یاد حقتعالی دست بردارم در آن هنگام شمشیر همت را که از غلاف بیرون آمده بود مشاهده نمودم که از سر تا پا و از نیش تا قبضه‌اش الله الله نگاشته و حك شده بود و به وسیله‌ی آن لشکر خاطره‌ها را که موجبات اعراض مرا از حقتعالی ایجاد می‌کردند از خویش راندم و در آن حال بدلم خطور کرد که کتابی در آداب خلوت بنگارم و آنرا بنام «حب‌المرید علی‌المرید» بنام بدنبال آن با خود گفتم سزاوار نیست این تألیف را بدون اجازه‌ی از شیخم تدوین نمایم این بود که در باطن با وی به مشورت پرداختم و چگونگی تصمیم خویش را به اطلاع او رسانیدم و بر اثر ارتباط

میان
شیخ و مرید
احمد طبرستان

تزدیکی که با وی داشتم از او شنیدم از این خاطره خودداری کن چه آنکه خدا از چنین خاطره‌ای بیزار است و این خاطره همانا خاطره‌ی شیطانی است که بدین وسیله با تو ملاحظت کرده و حيله- گری می‌نماید و اوست که خود را به‌نام مرید (بفتح میم به معنای سرکش) نامیده گویا می‌پنداری که او به‌خود ناسزا نمی‌گوید و تو هستی که وی را مردود و سرکش می‌خوانی و حال آنکه چنین نیست و او می‌خواهد با این دسیسه که تألیف چنان کتابی باشد تو را از یاد خدادور بسازد و پرده نسیان بر چهره حقیقت بکشد باشنیدن این واقعه متنبه شده و از تألیف آن منصرف گردیدم.

مشورت با شیخ

هر گاه خاطره‌ای در دل تو خطور کرد و یا تمایلی در آن بوجود آمد برای انجام آن با شیخ خود مشورت نما اگر گفت این خاطره‌ای که قلبت را بدان متوجه ساخته خاطره‌ی حق است یقین بدان که آن حق است و اگر اظهار کند که آن خاطره‌ی نفسانی و یا چنین و چنان است بدانکه به همان حالی است که وی اظهار داشته و این قانون همواره باید رعایت شود تا چاشنی ذوق نصیب تو بشود و آنگاه که از چاشنی ذوق برخوردار گردیدی خود آن خاطره را خواهی شناخت و حق از باطل را امتیاز خواهی داد و انگبین از حنظل را با ذوق معنوی جدا خواهی کرد.

آری بین شیرین و تلخ را امتیاز می دهی لیکن باید گفت امتیاز عبارتی بس مشکل است زیرا هر گاه از تو پرسند تفاوت میان عسل و حنظل چیست؟ می گوئی آن يك شیرین است و آن دیگر تلخ است و اگر بگویند شیرینی کدام و تلخی کدام است نمی توانی پرده از چهره حقیقت شیرینی و تلخی برداری و کنه آنها را با بیان جنس و فصل و دیگر از عوارض ایراد نمائی آری تنها عملی که در این باره از تو به ظهور می پیوندد همان است که نشانها و نتیجه های آنها را متعرض می شوی و می گوئی تلخی آن است که نفس آدمی از پذیرفتن آن اعراض می کند و حالت قبضی به وی دست می دهد و شیرینی آن است که نفس آدمی آن را پذیرا گردیده و حالت انبساطی از آن احساس می نماید و یا می گوئی شیرینی نیکو و موافق با طبیعت است و تلخی زشت و مخالف با طبیعت است آن يك موجب انقطاع و تفرقه است و آن دیگر وسیله اتصال و اجتماع است آن يك را معده می پذیرد و آن دیگر را از پذیرش خودداری می کند و به همین نسبت هم میان دو گونه شیرینی و تلخی امتیاز می دهی و همه این امتیازات در صورتی است که ذوق آدمی سالم و بیرون از هر گونه کدورتی باشد و هر گاه فاسد و ناسالم باشد شیرینی را تلخی و عسل را حنظل خواهد یافت چنانچه شاعری گفته: (متنبی)

یجد مرا به الماء الزلا لا

و من يك ذاقم مر مریض

از آب زلال سخت بیزار بود

آنرا که دهان تلخ و بیمار بود

مداوای شیخ

و بدان نسبت آغاز و انجام امری را باید سنجید چه آنکه آغاز آن بیماری و انجام آن تندرستی است چه آنکه قلب در آغاز کار بیمار است و هر گاه شیخ طبیب که در فن طبابت مهارت بسزائی دارد به درمان آن بکوشد تندرست می شود و از بیماری نجات پیدا میکند و قلب بیمار همان قلبی است که در آغاز کار شیرینی عبادت را تلخ و تلخی بزهداری را شیرین میداند و هر گاه از برکات مداوای شیخ بهبودی پیدا کند تندرست شده مطلبی سلیم است و آنگاه است که از چاشنی حقیقت بر خوردار میگردد و به خوبی از دستورهای حق تبعیت می نماید .

مسئله

اسقاط تکلیف

آیا تکلیف از خواص بندگان خدا اسقاط میشود؟ آری اما نه به این معنی که آن عده بندگان از انجام تکالیف محروم و معاف باشند بلکه اسقاط تکلیف به این معنی است که تکلیف ماخوذ از کلفت است که به معنای مشقت بوده باشد بنابر این آنان جویری برای خدا عبادت میکنند که احساس هیچگونه کلفت و مشقتی در خود نمی نمایند بلکه از انجام عبادت لذت می برند و از آن شادکام گردیده بطرب می آیند چه آنکه نماز مناجات با بی نیاز است.

از طرف دیگر هر گاه عابد از خواسته های شیطان موافقت نماید و به مخالفت با خدای رحمان اقدام کند از مناجات با او لذتی احساس نکند بلکه مناجات با او موجبات مشقت و ناراحتی باطنی او را فراهم می آورد برای آنکه راز و نیاز کسی که دم از

مخالفت می زند امر مشکلی است و بار گرانی است که بر کالبد آدمی بار شده است .

از طرف دیگر هر گاه عابد با خواسته ی خدای بخشنده موافقت نماید و با شیطان مخالفت کند نمازی که انجام می دهد مناجات با دوست و راز و نیاز با اوست و این عمل از مهمترین و لذیذترین امور او خواهد بود که انجام داده است .

بیانی از حضر می

از ابو عبدالله حضر می نقل شده می گفت : مردم میگویند من حلولی مذهبم و معتقدم که تکلیف از بندگان خدا برداشته شده و قائل به اسقاط تکلیفم در پاسخ آنها می گویم چگونه ممکن است حلولی مذهب باشم و حال آنکه در عالم وجود جز خدا دیگری را سراغ ندارم و چگونه قائل به اسقاط تکلیفم و حال آنکه از کودکی به انجام تکالیف الهی می پرداختم و بدانها مواظبت داشتم و تا این وقت هم دست از تکلیف برنداشته ام ، آری من می گویم بندگان ویژه خدا در انجام تکالیف الهی احساس هیچگونه مشقتی در خود نمی نمایند .

فصل

تبدیل ذوق

ذوق و مشاهده چشم و نگریستن دو موضوع ثابت و پایدارند و از حیث سبب تفاوتی در میانشان وجود دارد چنانچه سبب مشاهده فتح بصیرت است به این معنی که هر گاه کشف غطا شود و پرده از جلودید سالک برداشته شود دیده بصیرت او نورانی گردد و سبب پیدایش ذوق تبدیل وجود و ارواح است و همانا ذوق همان وجدانی است که مرتبط با آن چیزی است که برای سالک بوقوع می پیوندد و در این تبدیل که موجب پیدایش ذوق بود تبدیل حواس هم محسوس است به این معنی که حواس پنجگانه به حواس دیگر تبدیل می شود و نمونه آن خواب است که نسبت به عموم مردم تحقق پیدا می کند چنانچه هر گاه انسانی بخواهد و اندکی شانه از زیر بار سنگینیهای وجود تهی سازد و حواسش به وسیله دریاهای وجود منسد گشته از کار بیفتد حواس دیگری که مربوط به عالم غیب است از جهت او به وجود می آید از قبیل چشم و گوش و شامه و دهان و دست و

پا و بلکه وجود دیگری برای او پیدا شده چنانچه به چشم دیگری می بیند و به گوش دیگری می شنود و با دهان دیگری لقمه غیبی را می گیرد و می خورد و گاهی پس از آنکه از خواب بیدار شد شیرینی آن غذا را که در خواب خورده است در دهان خود احساس می کند و همچنانکه در خوابست سخن می گوید و راه می رود و اقدام بکاری می کند و به شهرهای دور دست عزیمت می نماید و دوری راه هم هیچگونه حاجب و مانع او نمی شود و آن وجود که در رؤیا برای او ایجاد شده کاملتر از این وجود است که در حال بیداری از آن استفاده می کند.

و گاهی در وجود رؤیائی پرواز می کند و بروی آب حرکت می نماید و در میان آتش وارد می شود و آتش او را نمی سوزاند و به راستی آنچه گفته شد حقایقی است که اتفاق افتاده و سزاوار نیست آنها را کزافه پنداری و چنانچه گفته شد اینگونه اتفاقات اتفاق حقیقی است و خواب هم برادر مرگ است.

و آنچه را که انسان عادی در رؤیا بدست می آورد و به حسب نیروی وجودی ناچیز خود احساس می کند انسان سالک برتر و بهتر از آنرا در بین خواب و بیداری احساس می نماید و این تفاوت بجهت وجود ناچیز و ناتوان عامی و نیروی وجود شریف و نفیس سالک است سپس همان وجود شریف تقویت یافته تا جائی که همان رفتار بین النوم والیقظه را بطور مشاهد ابراز می دارد چنانچه بصورت ظاهر

در فراز آسمان می‌پرد و بر روی آب راه می‌رود و در میان آتش داخل می‌شود و آتش هم صدمه‌ای به او وارد نمی‌آورد می‌بیند و می‌شنود می‌گیرد و بالا و پائین می‌رود و صعود و نزول می‌کند و بدست همت خود هر گونه تصرفی را که اراده کند انجام می‌دهد لیکن انسان عامی که از نعمت سلوک بهره‌ای ندارد بر اثر احتجابی که از ناحیه وجود عاریتی از جهت او ایجاد شده از ظهور آنها در عالم بیداری کاملاً محجوب و ممنوع است.

مراتب مشاهده

قابل توجه است که مشاهده در آغاز کار از راه صورت و خیال بوجود می‌آید و از آن پس که رنگهائی برای او پیدا می‌شود و مشاهده ذاتی برای او پیدا می‌شود بعد نبال آن ذوات اشیا را در ذات واحد مشاهده می‌کند و سبب صورت و خیالی که در آغاز پیدا شده از آن است که صورت و خیال دو نیروی خدمتکاری برای عقل اند که درس وجود دارد و اشیا بهر نحوی که باشد مانند ریسمان یا تور ماهیگیری است که ماهیگیر همراه دارد و صورت و خیال اشیا را در اختیار خود در آورده و در معرض دید عقل قرار می‌دهند و آنهم در آنها تصرف می‌کند و نظر همانند سگ شکاری است و آنگاه که معانی به خودی خود و بدون آنکه دست دیگری در کار آنها مداخله داشته باشد وارد گردند عقل آدمی ریسمان تصور و تخیل

را بسوی آنها پرتاب کرده و یا سگِ نظر را به جانب آنها کسب نموده و آن سگ هم نباید ستوری که دارد با نیشِ تصور و تخیل در خود آنها را شکار می‌یکند پس از آنکه معانی به توسط تصور و تخیل در دام افتادند قوهٔ مُمسکه آنها را نگهداری کرده و قوهٔ مذکرهٔ عقل را از وجود آنها باخبر ساخته تا تصرفات لازم را در آنها به انجام برساند و از آنها بپرسد که از کجا آمده‌اند و چیستند و عازم کجا می‌باشند و نظرشان از آمدن در باطن آدمی چه بوده است پس از این به قضاوت شگفت‌آوری نسبت بدانها می‌پردازد.

گفتیم قوهٔ تخیله و مصوره دمی است که معانی را در دست شکار خود در می‌آورد. اکنون باید گفت قوهٔ منخیله معانی یاد شده را به جامهٔ مناسب با وضع و حال خود بوده باشد می‌آراید و قوهٔ مصوره بصورت بندی باطنی آنها می‌پردازد چنانچه دشمن خسیس و نااصل را بصورت سگ و دشمن شریف و با اصل را به شکل شیر و مرد بزرگوار را به هیئت کوه و سلطان را بر ویه دریا و مرد سودمند را بمتابه درخت بازور و ناسودمند را همانند درخت بی‌بار و سود و روزی را به خوراک و دنیا را به نجاست و پیر زال و امثال اینها را بوجه مناسبتش تشبیه و همانند می‌داند و سر علم تعبیر و مهارت در آن هم به این است که هر چیزی را مناسب با خودش تفسیر و تعبیر نماید.

عقل و حس

آن‌گاه که عقل تیر از کمان خود بگذراند و با هدف خویش

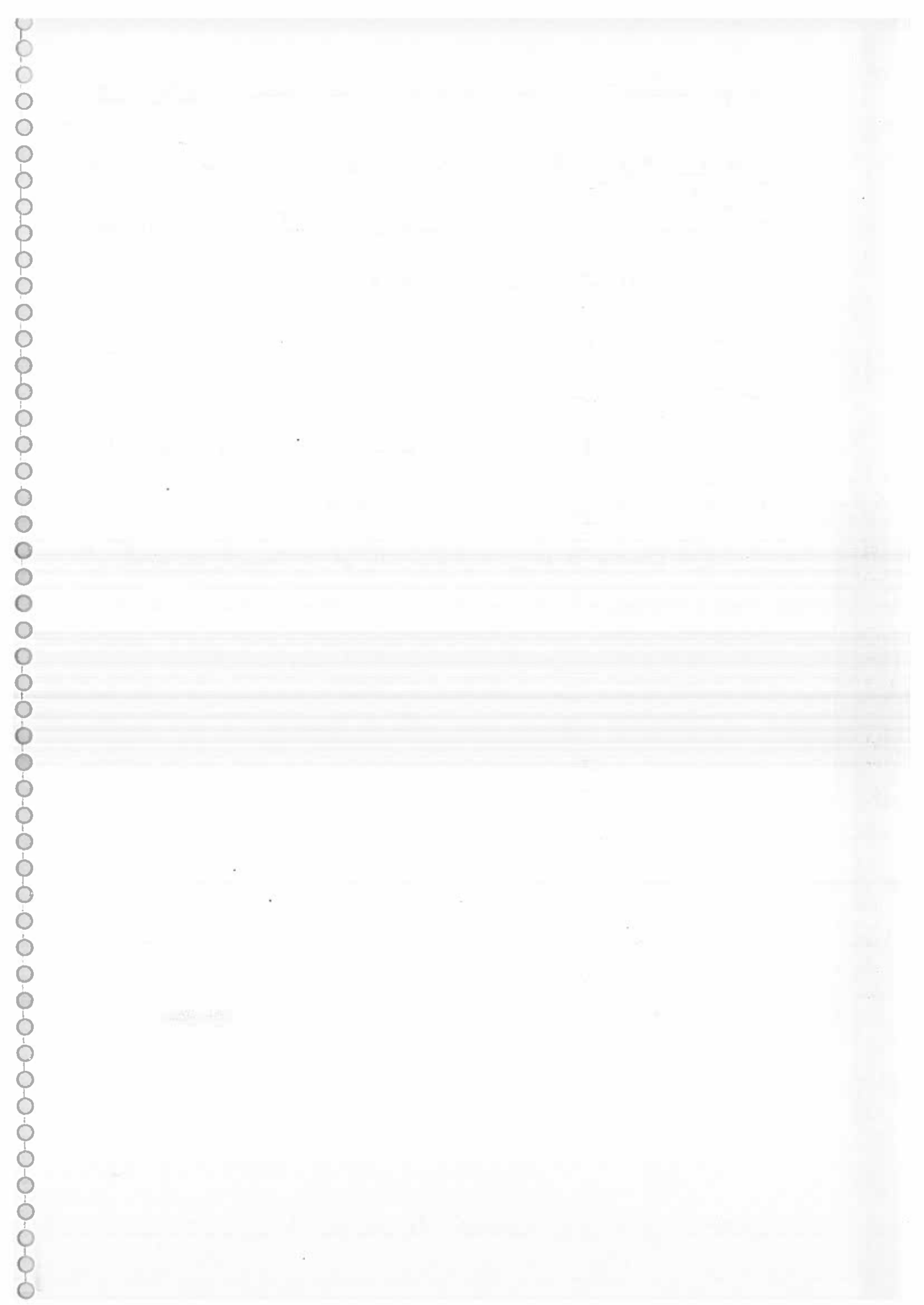
روبر و گردد و با کمال قدرت و نیرومندی بکارهای مربوط به خود اقدام نماید می فهمد اولین حسی که وی را به حکومت دعوت کرده دروغ و بیهوده بود مثلاً آنجا که بوی گفته حقیقتی جز آنچه که تو می بینی و می شنوی و می چشی و می یابی وجود ندارد و اینگونه مطالب را در ضمن گفتگوهای طولانی با وی بعمل می آورد و عقل هم در برخورد اول تا اندازه ای اظهارات وی را تصدیق می کند و پس از آنکه با علم و احساس دیگری روبرو شد باز هم بتصدیق آن اقدام می نماید و به اندازه تحت تأثیر آن قرار می گیرد که اگر علیه حس غیبی قیام نماید با حس غیبی آنگونه رفتار می کند که مدعی حقایق علیه انسان سفسطه قیام می کند چنانچه شکم او را با کارد پاره می کند و سر او را با سنگ می کوبد و شمشیر را بر سر او فرود می آورد و زنجیر پیاپی او می افکند و از این راه درد و رنج در او ایجاد می کند تا در نتیجه آنها بوجود حقایق اعتراف نماید و آنگاه که به اشتباه اولین حس برسد وی را تکذیب می کند و از آن اعراض می نماید و از شکار کردن مطالب حسی خودداری می نماید و در مدتی طولانی از هر گونه تصرفی دست برمی دارد و از عالم صور و خیال روگردان می شود و سگان شکاری و دامهای شکار را از گرفتن هر گونه شکاری ممانعت می کند در این موقع است که معانی در ضمن رنگهای مختلفی بواسطه رابطه ای که میان آنها و نیروی بصیرت برقرار گردیده هویدا می شود و بدنبال آن معانی یاد

شده در چشمه‌های معانی که قلب باشد فنا می‌شود و حیثیت خود را از دست می‌دهد و بصورت رنگ واحدی که رنگ سبز باشد که رنگ حیات قلب است متجلی می‌گردد پس از این رنگ عقیقی که رنگ عقل بزرگ هویدا می‌شود و کسی که به این پایه‌ی از کمال رسیده باشد آنچه را که می‌خواسته به دست می‌آورد و آنچه را که مانع وصول خویش احساس می‌کرده از وی سلب می‌نماید و برای وصول به این موضوع اراده شخصی هیچگونه مداخلتی نداشته و ناخودآگاه بوجود می‌آید بلکه محلی برای خودداری از آن ملحوظ نمی‌باشد زیرا کسی که از رفتن در آتش احتراز می‌کند از آسایش خویش هیچگونه ابائی نخواهد داشت.

ظهور رنگ

بدیهی است که رنگ حیات و عقل به آسانی بدست نمی‌آید بلکه ظهور آن پس از آن است که بار سنگین مجاهده را به دوش بکشد زیرا انسان مجاهد هنگامی که به نگهداری دروازه صدق و اخلاص بپردازد و ارادت سنگینی همانند کوه‌های سر به آسمان کشیده بر او وارد می‌شود تا بحدیکه از سنگینی آنها در زمین فرو میرود و هیچگونه ناراحتی و اضطرابی از خود به ظهور نمی‌رساند و حرکت برخلافی از او سر نمی‌زند و روزگاری را بدان حال بسر می‌برد و در این مدت عقل کبیر بر او نازل می‌گردد و رنگ

او در برابرش هویدا می‌شود و چنان ماند که بر لوح سیاه فامی نقطه‌های سرخ آگینی چون عقیق افتاده باشد و تعبیرات بزرگ و کوچک به اندازه‌ای که فرق حجاب تقاضا می‌کند اتفاق می‌افتد و این حجاب از بهترین و در عین حال از مشکلترین حجابات است. و هر گاه سالکی این رنگ را در حال غیبت از خودش مشاهده نماید حالت تزلزل و تشمت خاطر در خود احساس می‌نماید و سبب اینگونه تزلزل از آن است که ناتوان تاب رؤیت توانا را ندارد و اینگونه پیش‌آمدها در نهایت سلوک است نه در بدایات آن.



(فصل در استغراقات)

اولین استغراق

نخستین استغراق ، استغراق وجود ذکر است و این گونه استغراق در صورتی بوجود می آید که اجزای خبیثه و بی اساس به آتش استغراق بسوزد و اجزای پاکیزه و اصیل باقی بماند .

بدنبال این دگر گونی باید بگوئیم هنگامی که ذکر وجود را با گوش هوش استماع کردی برتست که از هر جزئی از اجزا ذکر ویژه آنرا استماع کنی چنانچه از دمیدن در بوق آواز ویژه آن وازپای اسب که بر زمین سخت وارد می شود آواز بخصوص آن شنیده می شود و هر گاه ذکر هر يك از آنها از استقامت کامل برخوردار شود آوازی که از آنها بگوش می رسد همانند آوازی خواهد بود که از زنبور عسل شنیده می شود و حال آنکه پیش از استقامت کامل ، ذکر بصورت دایره ای در سر می پیچد و به حالت

صعود در می آید و آوازهای پای اسب و کوس و بوق را استماع می نماید و زگر همانند پادشاهی است که هر گاه در محلی وارد شود به تنهایی نزول نکرده بلکه همراه با بوق و کرنا و امثال آنها وارد می شود تا کار بجائی می رسد که خوف مرگ بر او باشد آری آن کس که قدم بصدق و صفا گذارده باشد هیچ گونه بیم هلاکتی در او نباشد .

در حال خلوت

در یکی از اوقات که به خلوت نشسته و در بروی غیر بسته و بذکر اشتغال ورزیده بودم صداهای بوق و کرنا و امثال آنها را همراه با دردهای جانکاهی احساس می کردم و من در آن هنگام با کمال صدق و صفا بسر می بردم و بهترین اعضای وجودی خودم را که پاره دلم باشد فدای آن استان نموده بودم بدنبال آن صداهائی ناهنجار و جانکاه گزارش حال خودم را به اطلاع شیخم رسانیدم خطاب به من گفت اینک صلاح در آنست که از خلوت بیرون آئی و ذکر را رها کنی مبادا آنکه از این راه دیوانه شوی و یا قالب تهی کنی در تعقیب پیشنهاد شیخ معروض داشتم هر گاه در طریق ذکر و خلوت از اغیار غالب تهی کنم بهتر از آنست که دست از خلوت بردارم و در محل آرامش ظاهری بسر ببرم تا بمیرم . شیخ در پاسخ من گفت اکنون از درون خود استخبار کن و ببین از زبان

درونی خود چه می شنوی هر گاه بر استی عزیمت داری تا در این راه از جان بگذری و بمیری با کی بر تو نخواهد بود .

هفته‌ای نگذشت که خدای تعالی آن عقده را گشود و فرشته ذکر در سر من جای گرفت و آهنگ اقامت نمود و نور چشم من ظاهر گردید و به آرزویی که بدنبال آن قدم در این راه گذارده بودم نایل گردیدم و لذت روحانی و نشاط قلبی برای من ایجاد شد و به یقین می دانم فتح این باب که برای من دست داد منحصر به آن بوده که من در این راه صداقت داشته و با قدم اخلاص این ایام را سپری کردم .

کشف سر

اکنون باید فهمید چرا در چنین موقعی اینگونه صداهاى وهمناك و درد خیز بوجود می آید؟ علت اصلی آنست که ذکر حق با کلیه ماسوای حق تعالی ضدیت و خصومت و نثره‌ای دارد و هر گاه در محلی وارد شود می کوشد تا در نزدیکترین فرصت آن دشمن را از پای دراندازد و به اجتماع ضدین از قبیل اجتماع آب و آتش پایان دهد .

صوت‌های دیگر

گفتیم پیش از آنکه سالک بحالت استقامت در آید صداهاى بوق و

کرنا و امثال اینها را می شنود و بدنبال آنها صداهای مختلف دیگری از قبیل صدای آب و باد و آتش را که زبانه می کشد و صدای بادهای و صدای سم ستوران و صدای برگهای درختان را که از وزش باد بحرکت درمی آیند استماع می کند و علت شنوایی صداهای مختلف آن است که آدمی مرکب از هر گونه جوهر شریف و وضع است گوهرهایی که از آسمان و زمین و آنچه در میان این دو وجود دارد فرا گرفته شده است و صداهای مختلف ذکری است که هر اصل و عنصری از این جواهر از آنها برخوردار دارد و کسی که اینگونه صداها را استماع نماید چنان است که با زبانهای مختلف به تسبیح و تقدیس خدا پرداخته باشد و استماع اصوات مختلف از جمله شرایط این راه است و استغراق چنانی. نتیجه ذکر لسان است که با نیروی هر چه تمامتری انسان سالک بدان اشتغال داشته باشد.

دومین استغراق

پس از استغراق نخستین نوبت به استغراق دوم می رسد در این استغراق در ذکر از بالا سر سالک به شکل پارچه‌ی دایره مانندی گشاده می گردد و در نتیجه گشایش آن تیرگی و آتش و سبزی از فوق به تحت نازل می گردد تیرگی همان تیرگی وجود و آتش آتش ذکر و سبزی، سبزی قلب است.

جای این سؤال است که چرا برای اولین بار در ذکر از طرف بالا کشاده می شود پاسخ آن است که ذکر کلمه طیبه ای است که همراه با مواجهه هویت از طرف بالای سر صعود می کند و به پیشگاه حقتعالی معرفی می شود و خدا هم او را در پرتو فضل خود قرار می دهد و از نعمت خویش که از واردات روحانیه و انوار قدسیه است برخوردار می سازد و سرپای او را امن و ایمن و رغبت و شوق و محبت و ایقان و اتقان و عرفان فرا می گیرد و مملو از فیض و کمال می شود و در این هنگام که قلب سالک آزاد شده و از هر گونه عارضه ای در امان است و با کمال تندرستی بسوی پروردگار توجه می نماید ذکر حق تعالی در دل او استغراق یافته آنهم نه استغراق فنا بلکه استغراق وقوع و ورود در قلب و در این موقع چنین وانمود می شود که قلب همانند چاه است و ذکر به مثابه دلوی که در آن واقع می شود تا از آن آب بکشد و بدنبال این پیش آمد پریشی در اعضاء و حرکاتی ناخود آگاه که سابقه ای نداشته از قبیل حرکتی که در وجود رعشه دار می باشد بوجود می آید و هر گاه انسان سالک از ذکر موظف خود باز بماند قلب حرکتی در سینه نظیر حرکت جنین در شکم مادر ایجاد میکند و در نتیجه آن مطالب ذکر می شود و به تشبیهی دیگر قلب آدمی مانند عیسی بن مریم و ذکر قلبی او همانند شیری است که نوشیده و هر گاه نیر و مند و بزرگی شود ناله ای از او بسوی حق تعالی صاعد می شود و صدا و فریادهای

ضروری شوقی که دلیلی بر اشتیاق او بذکر و مذکور است بگوش می‌رسد و وصول آن منوط به سابقه و اطلاع قبلی نمی‌باشد ممکن است صاحب چنین قلبی از چگونگی ذکر و مذکور غافل باشد در عین حال این موقعیت بوی دست خواهد داد و ذکر قلب شباهتی به صدای زنبور عسل دارد و فریاد بلندی نیست که تشویش خاطر ایجاد کند و بیش از اندازه هم پوشیده نیست که بگوش نرسد.

نشان ذکر قلب

از جمله نشانه‌ها و علامات ذکر قلبی یکی آنست که انسان ذاکر در برابر خود چشمه‌ای از نور مشاهده می‌کند که بسرعت هر چه تمامتر جریان دارد و انسان سالک با دیدن آن احساس آرامشی در خود می‌نماید و با آن علاقه پیدا می‌کند و از نشانه‌های آن این است که جانب راست ذاکر گشایشی پیدا می‌کند و بر اثر آن نشانی بر پهلوئی راست مانند اثر زخمی هویدا می‌گردد و از محل جریحه حسی نورهای ذکر بیرون می‌آیند بدنبال آن اثر جریحه مذکور به قلب سرایت پیدا می‌کند در نتیجه از پهلو به پشت ظاهر می‌گردد و چنان ظهوری دارد که سالک ظاهر و باطن و داخل و خارج خود را مملو از آن احساس می‌کند و دری گشاده می‌گردد که قلب و روح قدسی از آن بیرون می‌آیند و چونان سواره بر مرکبی که در تحت اختیار دارد سوار می‌شود و مراد ما از سواره

لطیفه ناطقه است و منظور از مر کب بقالب است و در آن هنگام است که مر کب قالب را کب خود را که لطیفه ناطقه است بمحاضر حقیقت معرفی می کند .

استغراق سوم

مربوط به وقوع ذکر در باطن است و این واقعیت در صورتی ایجاد می شود که ذا کر اذ کر و مذ کور غایب شده باشد و ذکر می که متوجه بدان میشود در حالتی است که در کمال حیرت زدگی در آمده و غرق در بحر ذکر شده باشد و از نشانه های آن ، آنست که هر گاه تو از ذکر غفلت کرده باشی او از تو غافل نشده باشد و مانند پرنده تیزپری به پرواز در می آید تا تو را متنبه ساخته از غیبت به حضور راهنمایی کند و از نشانه های آن ، آنست که سر و کلیه اعضاء و جوارح تو را آنچنان می بندد و از کار می اندازد که گویا به زنجیرها و بندهای آهنین بسته شده باشد و از علامات آن ، آن است که آتش شعله ور آن خاموش نمی گردد و انوار رخشنده ی آن از میان نمی رود بلکه همواره انوار آن را در حال صعود و نزول مشاهده می نمائی و آتشی که در اطراف تو شعله ور گردیده آتشی بر افروخته و صاف است .

اقسام ذکر

ذکرِ حرفیء که حضوری در آن رعایت نشده ذکر زبان است و ذکرِ قلبی که حضوری در قلب پیدا کند ذکر قلبی است و ذکرِ سینه که انسان ذاکر را از غیبت به حضور دعوت کند ذکر سَری است اینک هر گاه از غیبت به حضور بازگشتی و این معنی هویدای برای ذکر باشد به یک درجه نازل شده و اگر از ذکر و حضور هر دو غافل شده باشی و به لقلقه‌ی لسان اکتفا کرده باشی به درجه‌ای دون درجه قبلی نازل گردیده.

ذکر و سلطنت

ذکر هر چند هم زبانی باشد سلطنت عظیمی بر شخص پیدا می‌کند لیکن این سلطنت را در برابر وجود به ظهور نمی‌رساند برای اینکه وجود است که بر اثر شدت احتجابی که از ذکر دارد از سلطنت آن محروم می‌گردد و هر گاه انسان سالک بر اثر خواب و یا بوسیله غیبت از خود از وجود عاریتی عاری گردد و ناتوانی وجود عاریتی هویدا شود از سلطنت و ذکر و ظهور آن برخوردار می‌شود و سلطنت ذکر همان نور است که از بالا سر و یا از پیش روی سالک می‌درخشد و با درخشش آن حالت تزلزل و یا افشا در سالک بوجود می‌آید و در اینحال بر اثر بیمی که در باطن او پیدا می‌شود لا اله الا الله می‌گوید و نیروی عظیم و یا شدت فوق‌تصوری

به او دست می‌دهد تا به حدیکه به سجده درمی‌آید و دست توبه و انابه به درگاه خدای عزاسمه دراز می‌کند و از اینراه سلامتی و ایمنی خود را تحصیل می‌نماید و این جریان در حد خدمتی است که سالک نسبت به ذکر انجام داده و مواظبتی است که در دوران سلوک از آن داشته است.

اقسام نفس

نفسها بر سه گونه است: ۱- نفس اماره بالسوء و این نفسِ عمومی است که همه مردم از آن برخوردارند و این نفس تیره و تاریکی است و هر گاه ذکر حق تعالی در درون آن قرار بگیرد مانند چراغی که خانه تاریکی را روشن میکند درون آنرا منور می‌سازد و در این هنگام بخش دوم آن که نفس لوامه است ظهور می‌کند و خانه را مملو از نجاست و سگ و خوک و پلنگ و یوزپلنگ و الاغ و گاو و فیل و امثال اینها از موجودات ناپسند دیگر مشاهده می‌کند بدنبال آن می‌کوشد که آن موجودات را که عبارت از اخلاق ناپسند بوده و بدانصورتها مجسم گشته از درون آن خانه بیرون براند و این ماجرا در هنگامی بود که خانه درونی به انواع نجاستها آلوده شده و به انواع جراحتها از ناحیه آن عمه حیوانات درنده جریحه دار گردیده است او در تعقیب بیرون راندن آنها و پاکیزه ساختن خانه را از همه گونه آلودگیها بذکر حق تعالی ملازم کرده و دست

انابه به درگاه حضرتش دراز می کند تا آنجا که سلطنت ذکر بر او استیلا می نماید و کاملاً موانع دست یابی به پیشگاه حق متعال را برطرف می سازد پس از این به سومین نفس که نفس مطمئنه است نایل می شود و بازهم جدیت می کند تا به جمع آوری اثاث خانه بپردازد تا آن خانه را به جالبترین اثاثیه مزین بسازد و با بهترین زیورها درو دیوار آنرا بیاراید و خانه را از هر جهت برای پذیرائی سلطان که در آن نزول اجلال می نماید فراهم سازد و از آن پس که سلطان حقیقت در آن نزول کرد و در حقیقت به تجلیات خود پرداخت اطمینان برای او حاصل شده و آرامش ویژه در خود احساس می کند.

نشان نفس اماره

نفس اماره در مقام مشاهده دارای نشان بخصوصی است و آن علامتهای دائره بزرگی است که از پیتس روی تو هویدا می گردد و مانند قیرتاریک است سپس بحالت فنا درآمده چنانچه آنرا مانند ابری مشاهده می نمائی پس از آن تغییر شکل داده و مانند هلالی ظاهر می گردد و این شئی هلال مانند اتصالی با گوشه ای از آن ابرها دارد و طولی نمی کشد آن شئی هلالوش بشکل خود هلال ظاهر می گردد.

و هرگاه سالک در مقام نفس لوامگی بملامت و سرزنش

نفس خود پیر دازد از گونه راستش چیزی همانند خورشید سرخ گونی
ظاهر می گردد چنانچه گونه سالک احساس گرمی آنرا در خود
می نماید و گاهی همان اثر خورشید کون در برابر گوش و هنگامی
در مقابل پیشانی و گاهی بالای سر سالک هویدا می شود و این نفس
لوامه با همه شئوناتی که دارد همان عقل است.

علامت نفس مطمئنه

نفس مطمئنه نیز در مقام مشاهده نشان ویژه ای دارد و آن
آن است که گاهی در برابر تو مانند دایره چشمه بزرگی ظاهر
می شود و از آن نورهایی می درخشد و گاهی انسان سالک که از خود
غایب شده آنرا مانند دایره چهره خود که از نور صافی تشکیل
یافته و همانند آئینه صیقل زده ایست ظهور می کند و این دیدار در
هنگامی است که به جانب صورت توجه کرده و فانی در آن گردی
و صورت تو در این موقعیت همان نفس مطمئنه است و گاهی بر اثر
غیبتی که از تو بوجود آمده است آنرا با فاصله هزار منزل دور از
خود مشاهده می نمائی و منازل مزبور در حدی قرار گرفته که هر گاه
به یکی از آنها وارد شوی بلافاصله خواهی سوخت.

دائره های چهره

در نهایت سیری که برای سالک اتفاق می افتد دایره های چندی

در چهره‌ی او نمودار می‌گردد از جمله دو دایره چشم است که از نور درخشنده‌ای تشکیل یافته و هر گاه به راست و چپ توجه کند این نور هویدا می‌گردد و دایره دیگر دایره نور حق است که از میان دو ابرو و دو چشم بوجود می‌آید و در این دایره نقطه‌ایکه در میان آن باشد دیده نمی‌شود به خلاف دایره دو چشم که در میان آن نقطه‌ای وجود دارد و گاهی است که دایره دو چشم در نقطه‌ایکه در آن وجود دارد فانی می‌شود در نتیجه خود آن نقطه باقی می‌ماند و آن دو دایره فانی می‌گردد و دایره روح است که در برابر بینی ظاهر می‌گردد و دیگری نور زبانت است که دایره ندارد بلکه آن مطلق و همانند ریزش آبی است که دایره‌ای در آن محسوس نمی‌باشد و برای نور گوش دایره‌ای وجود ندارد بلکه نور گوش دو نقطه‌ای از نورند که در ماورای دو دایره چشمان ظاهر می‌گردد.

گزارشی از خلوت

آنگاه که در خلوت بودم و از خویشتن غیبت داشتم عروجی برای من دست داد و در برابرم خورشیدی را طالع دیدم بدنبال آن از تابش آن خورشید رنج بسیاری تحمل کرده و موظف گردیده که وارد آن کردم جریان بر خورد و چگونگی این واقعه را از شیخ پرسیدم شیخ از خدا شکرانه بجای آورده گفت در واقعه دیدم که گویا عازم مکه مکرمه می‌باشم و توهم همراه من می‌باشی و در آن

هنگام خورشید را در میان آسمان دیده خطاب به من می گفت ای شیخ آیا مرا می شناسی و میدانی کیستم؟ پرسیدم تو کیستی؟ تو گفتی من همان خورشید آسمان می باشم در این موقع شیخ ما عمار از اینکه هر دو واقعه مطابق و موافق یکدیگر اتفاق افتاده خرسند شد و گفت در هنگامه ای وارد عالم قلب شدم و شبهائی را به مجاهده ی در راه خدا پرداختم و به آسمان می نگریستم تا اینکه آسمان در درون من قرار گرفت و چنان پنداشتم که خود آسمان شده ام و شبهه ای دیگری نیز نگران بدان بودم تا آنرا در زیر پای خود دیدم آنچنانکه در بالای سر خود مشاهده می کردم و شبهائی را نگران به زمین بوده و در تفحص از آن برآمده که بر چه چیزی قرار گرفته و بدین حال بسر برده تا خود را در دایره ای از نور فانی در آن یافتم.

« لطیفه آسمانی »

آری واقعاتی که اتفاق می افتد معلوم برای سِلاک بوده و نهایت حقیقتی که از راه خط علمی به دست می افتد همان است که روح قدسی، لطیفه ایست آسمانی و هر گاه از نیروی همت، فیض یاب گردد پیوند با آسمان پیدا کرده و آسمان غرقه در آن خواهد بود و بلکه آسمان و روح قدسی بصورت شئی واحدی منعکس خواهد شد و این روح همواره چون طایر تیزپری در پرش است و رشد و نمو دارد تا

اینکه بشرافت و اهمیتی که بالاتر از موقعیت آسمان است نایل می-آید و بر آن تفوق پیدا می کند و یا می گوئیم در وجود آدمی از از هر معدنی گوهرهائی تعبیه شده است و طالب هر معدنی جنس مناسب با آنرا تهیه می نماید و هر گاه در ارادت خود صادق و پایدار باشد و به راستی در مقام طلب بر آید و دست از کوشش و طلب بردارد آن اصل را بدست آورده و بدان به پیوندد و اتفاق نیفتاد که آسمان را در زیر پا یا در درون خود مشاهده کنم. مگر آنکه در درون خویش طلب و عقابی احساس کرده که چرا در آسمان نبودم و یا چرا بزرگتر از آسمان و یا بحسب تفوقی که دارم چرا برتر از آن نبودم در هنگام آه و ناله و طلب و عقابی که با خود داشتم احساس می کردم هر يك از گوهرهای درونی من بسوی معادن خود باز می گردد و بدانها می پیوندد و آن دایره ای را که در هنگام توجه به زمین در برابر خویش دیده و در آن فانی شدم همان دایره قدرت بود که مرا در محور خویش قرار داده بوده است.

دو گونه مشاهده

مشاهده بر دو گونه است مشاهده ادنی و مشاهده اعلیٰ مشاهده ادنی همان مشاهده ایست که از توجه به زمین حاصل می شود و این نحوه مشاهده، مشاهده غیبی است نه مشاهده شهودی ظاهری و مشاهده-ایکه اتفاق می افتد مربوط به شکلهای و رنگها و دریاها و آتشفشانها و

بیابانها و شهرها و دهکدها و چاهها و کاخها و امثال اینهاست.

و مشاهده اعلی مشاهده آسمان است که از ناحیه مشاهده خورشید و ماه و ستارگان و برجها و منزلهای بیست و هشتگانه قمر اتفاق می افتد و بالاخره هر چیزیکه به رؤیت و یا شهود تو می رسد چنان نیست که همگی ذرات آنرا مورد شهود قرار بدهی بلکه چنانچه گفتیم پاره از آن به چشم شهود تو قرار می گیرد به این توضیح که گوهر بجز از معدن خود شاهد چیز دیگری نبود و جز از کان خویش چیز دیگری را نمی خواهد و بغیر از معدن خویش به چیز دیگری اقبال و توجهی ندارد بنابر این هر گاه آسمان یا زمین یا خورشید یا ستارگان یا ماه را مشاهده کردی باید بدانی که جزئی از آن معدن در درون تو تزکیه شده و خلاصه گردیده است و چنان نه پنداری آسمانی که در عالم غیب مشاهده می کنی همین آسمان است که به چشم ظاهری تو رؤیت می شود بلکه در کیان غیبت آسمانهای دیگری وجود دارد که لطیف تر و خرم تر و باصفا تر و شاداب تر از این آسمان اند و به اندازه ای زیاداند که حد و حصری برای آنها محسوس نمی باشد و هر چه بیشتر به صفای باطن خود پیردازی آسمان صاف تر و گرانبها تر بشهود غیبی تو خواهد آمد و همچنین این لطائف ربانی ادامه پیدا خواهد کرد تا در مسیر عروجی خود به صفاء الله نائل آیی و این واقعات بس گرانبار در نهایت سیر سلوکی است و چنانچه می دانیم صفاء الله بی نهایت است و مراد ما از اطاله این جملات برای این بود که خیال

نکنی بدانچه دست یافته‌ای پایان سیر تو بوده است و وراء آن لطیفه دیگری وجود ندارد و حال آنکه بهر موقعیتی که نائل آیی و رای آن موقعیتی برتر و عالیت‌تر وجود دارد.

محاضر حق

برای حق تعالی محاضر بی‌نهایتی است که آنها را محاضر صفات باری تعالی می‌گوئیم و انسان سالک با حال ویژه‌ای که برای او اتفاق می‌افتد می‌تواند این محاضر را یکی بعد از دیگری امتیاز بدهد مثلاً در حال عروج هر گاه به یکی از آن محاضر اتصال یافتی بدون اختیار و ناخود آگاه نام آن محضر به زبان توجاری می‌گردد و از صفت ویژه‌ی آن خبر دار می‌شوی و در نتیجه در محور آن محضر و صفت آن به گردش در می‌آئی و به تسبیح خدای تعالی می‌پردازی گاهی در مقام تسبیح می‌گوئی سبحان العلی‌الکبیر و هنگامی سبحان العلی‌الاعلی و وقتی می‌گوئی ربی و قادی و موقعی هم احد احد می‌گوئی و بدین ترتیب بوظیفه‌ی خود اشتغال می‌ورزی تا در محور همگی محضرها به گردش خود پایان می‌دهی.

و بدنبال مطالب یاد شده باید بگوئیم برای قلب در هر صفتی از صفات خدای عز و جل و همچنین در ذات اقدس او، سهم ویژه‌ای است و همواره رو به‌تزیید می‌گذارد و ارباب قلوب و صاحب‌دلان درباره آن متفاوتند و هر صفتی از صفات هم دایره مدار محاضر است

و در هر صفتی از صفات حق که قلب از سهمی از آن برخوردار است همان صفت به سبب سهمی که قلب دارد نصیب قلب می شود و متجلی در آن می گردد و در نتیجه صفات برای صفات و ذات برای ذات تجلی می نماید و گاه است که صفات شاهد ذاتند و هنگامی هم ذات در محاضر صفات مشاهده می شود و تجلی اول که تجلی قلبی باشد تجلی علمی است و پس از آن تجلی مشاهده است که صفات شاهد آتند و یا در محاضر صفات مشاهده می شود پس از این تجلی اتصافی است که قلب سالک متخلق به این اخلاق و متصف به این صفات بشود به این معنی که وجود دهد و ایجاد کند و احیاء و اِماتَه داشته باشد و بدیگران رحمت نماید و یا دست به شکنجه دراز کند و امثال اینها، از صفات فضل و عدل گفتیم متجلی اتصاف از جمله تجلیات است و اینک می گوئیم تجلی اتصافی دارای سه درجه است اول آن است سالک نسبت بخودش متجلی به صفات شده و از اینراه تغییری در معانی بوجود آورد دوم در تغییر معانی یاد شده نسبت به خود و غیر خودش متصف بصفات بگردد سوم جووری متصف به صفات بشود که بتواند بطور کلی در وجودات و رنگها و معینها تصرف نماید و چنانچه می دانم کمال اینگونه اتصاف جز از برای خدا از جهت دیگری میسر نخواهد بود.

صعود و نزول انوار

انوار مختلف اند چنانچه پارهای از آنها در حال صعود و برخی

از آنها در حال نزول اند بنابراین انوارِ صاعدهٔ انوارِ قلبیه اند و انوارِ نازلهٔ انوارِ عرشیه اند و چنانچه می دانم وجود ، حجاب میان عرش و قلب است و هر گاه پرده‌ی وجود دریده شده و از پای در آید و دری از دل به عرش الهی باز شود، جنس به سوی جنس تمایل پیدا کند و نور به سوی نور تصاعد و تنازل نماید و نور علی نور مصداق پیدا نماید.

جمعیت و حقیقت آن

هر گاه دل سالک به جانب عرش الهی تمایل پیدا کند عرش هم متقابلاً به سوی دل توجه و تعطف می نماید و در این موقع الطفاتی فیما بین قلب و عرش ایجاد می گردد و حقیقت جمعیت به حصول می پیوندد و جمعِ نفس و وجود شده بلکه مانند هوایی که از اتصال دو دست هویدا می شود فنائی میان نفس و وجود حاصل می شود و یا همانند طعامی است که در میان دو سنگ قرار گرفته که هر گاه یکی از آن دو بر فراز دیگری به گردش در آید آن طعام از میان آن دو سنگ بیرون می افتد.

جواهر و حالت

هر گونه گوهر گرانبهائی که در باطن تو وجود داشته باشد موجب آن است که یا حالتی در تو بوجود بیاید و یا مشاهده

در آسمان از جهت تو پیدا شود که مانند آنرا از آتش شوق و محبت و عشق در آسمان مشاهده نماید و به همین نسبت هر گاه نوری از توبه آسمان صعود نماید برابر آن نوری از آسمان بسوی تو نزول خواهد کرد و هر گاه آتشی از تو بسوی بالا صعود کند آتشی مانند آن بر تو نزول خواهد کرد.

در عین حال میان این صعود و نزول متفاوت است به این معنی جواهر آسمانی محدوداند و از حد خودشان تجاوز نمی کنند بخلاف گوهرهایی که از سوی تو به آسمان صعود می نماید محدود نبوده و شایسته تربیت و ازدیاد می باشد در نتیجه هر گاه جوهر آسمانی نیرومندتر از جوهر و جودی تو باشد گوهر ناقص تو بسوی زائد توجه خواهد کرد و گوهر قوی آنرا مجذوب خود قرار می دهد و هر گاه از نظر توجه و انجذاب برابر باشند در میان راه با یکدیگر تلاقی کرده و شکی نیست توجه از صفت رحمت است و انجذاب از نیروی قدرت و هر گاه گوهر و جودی تو فراوان باشد هر یک از آنها که در وجود تو مستقر است به گوهری که از جنس خود بود و در آسمان وجود داشته تمایل می نماید و جوهر و جودی تو را بسوی خودش می کشاند و بر تو فرود می آید و این جذب و انجذاب و توجه و التفات سر سیر و جذب است برای اینکه سیر منحصر به تصفیه گوهر است تا معلوم شود هر گاه زائد باشد مجذوب گردد و هر گاه ناقص باشد به اصل خود تمایل پیدا کند.

بیانی از واسطی

ابوبکر واسطی قدس الله روحه اظهار داشته صفت جلال و جمال
با یکدیگر تصادم کرده و از تصادم آنها روح متولد شده بنابراین
فرزند اشاره به جزء و پدر و مادر اشاره بکل اند.

فیضان انوار

هر گاه دائره وجه روبه صفا و پاکی بگذارد انوار الهی مانند
چشمه آب فیضان پیدا می کند تا بحدیکه انسان سالک جوشش
انوار را از چهره خود مشاهده می کند و جوشش مزبور از میان دو چشم
و دو ابروی او محسوس می باشد پس از این همه ی چهره او را فرا
می گیرد و بدنبال آن نوری از پای تا سر او را در حیطه ی درخشش
خویش قرار می دهد.

آری انوار چونان چشمه ای می درخشد و از پشت پرده نازک
آن خورشید رفت و آمد می کند و مانند بادی که کودکان بر روی
آن قرار می گیرند به پیش و پس حرکت می نماید پس آن چهره
در حقیقت چهره تست و آن خورشید خورشید روح تست که در
کالبد تو در تردد می باشد.

بدنبال آن صفا پیدا شده و همگی بدن تو را فرا می گیرد و
در این هنگام در برابر تو هیکلی از نور ظهور می نماید که انوار
بسیار از آن متولد می شود و سالک چنان احساس می کند که انوار

از سراسر بدن او متولد می شود و گاهی هم حجاب انانیت بر طرف شده همگی انوار را در همگی ابدان مشاهده می کند.

و نخستین گشایشی که برای او اتفاق می افتد از چشم اوست پس از آن از رخسار او و بعد از آن از سینه او و در آخر همگی انوار را از سراسر بدن خود مشاهده می کند و این هیکل نورانی را که در برابر تو ظاهر گردیده پیش قدمان ارباب حال مقدم و شیخ غیب و میزان الغیب می نامند.

و گاهی ممکن است همین مشخص نورانی در آغاز سیر ظاهر گردد لیکن در آن حال به رنگ سیاه زنگباری مشاهده می شود سپس غائب می شود لیکن نور در حقیقت از تو غایب نشده بلکه تو از وی غیبت کرده ای آری آن نور در باطن تو وارد می شود و با تو متحد می شود و باید گفت سیاه بودن آن نور همانا به جهت لباس وجود ظلمانی است که بر خود آراسته است و هر گاه وجود عاریتی از آن زدوده شده و آتش ذکر و شوق لباس ظلمانی آنرا بسوزاند آن جوهر از چنان لباسی برهنه شده و نورانی گردد.

نفی اشیاء خارجی

شکی نیست که نفس و شیطان و فرشته اشیاء خارج از وجود تو نمی باشند بلکه تو خود آنهایی و به همین نسبت آسمان و زمین و کرسی اشیاء بیرون از تو نمی باشند و بهشت و دوزخ و مرگ و حیات

نیز از تو خارج نمی‌باشند بنابراین هر گاه در سیر و سلوک کام
نهادی و صفای باطنی در تو ایجاد شد حقیقت این معنی که از خود
بطلب هر آنچه خواهی که توئی بیاری حقتعالی آشکارا خواهد شد.

منشاء نور

بدیهی است که خدای عزوجل نور آسمانها و زمین است و
نور رسول او از نور عزت او و نور اولیا و مؤمنان از نور رسول او
می‌باشد پس نور منحصر به نور اوتبارك و تعالی است و از اینجا بسر
دو آیه زیر می‌رسیم که فرموده:

من كان يريد العزة فلله العزة جميعا.

و باز فرموده:

فله العزة ولرسوله و للمؤمنين!

کسی که آرزمند است که از نور عزت پروردگار باطن خود
را منور گرداند باید بداند که نور عزت بطور کلی از آن اوست
آری نور عزت و ارجمندی از آن خدا و رسول و مؤمنانست،

شاهد سالک

سالک در راه سلوکی که قدم می‌گذارد گواهی دارد که آن
را شیخ الغیب گویند و این شاهد است که شخص سالک را به آسمان

بالا می برد و در برابر سماواتیان هویدا می سازد و دلیل بر آنکه شیخ الغیب شاهد او بلکه خود اوست آن است که حرکت و سکون سالک پیر و حرکت و سکون وی می باشد و چشمه دل او از جوشش آن می جوشد و بخاطر ظهور او منبسط و بواسطه غیبت او منقبض می گردد و هر گاه صفا و نورانیت باطنی بدست آورد دلیل بر آن است که میزان باطنی او بر طرف دیگرش ترجیح پیدا کرده و اگر سیاه گون باشد و یا از او غایب گردد و یا در پس پرده ی حجاب در آید دلالت می کند بر آنکه میزان او رو به سبکباری گذارده است.

حسن حال

و به همان نسبت که برای سالک شاهی وجود دارد که او را بسوی آسمان سوق می دهد در میان راه هم دودائره چشم وجود دارد که هر گاه ظاهر گردد دلیل بر حسن حال سالک است و اگر پوشیده بماند حاکی از بدی حال او می باشد و گذشته از این مستلزم غلبه وجود است و این دایره ها بیک حال نمی مانند بلکه خورد و کلان و کم و زیاد می شوند و این تغییر حال دلیل بر رجحان میزان بر دیگری و حاکی از برهان کمال نقصان جانب دیگری می باشد مگر آنکه گرانباری عقل کبیر بر سالک هجوم آورد که در این موقع دوائر پوشیده می ماند و میزان او بر تری پیدا می کند و نشان آن، آن است که چشم بسته به این سو و آن سونگران می شود و نقطه های عقل کبیر

را که عقیقی رنگند مشاهده می نماید و این نقطه ها را در برابر پیشانی خود می بیند.

و علت آنکه نقاط مزبور را در برابر پیشانی خود احساس می نماید آن است که محل جبهه محل رأی است که عقل صغیر باشد و پیش از این گفتیم سالک در مقام رؤیت خویش بجز از جنس جوهر چیز دیگری را نمی بیند و آن جنس را هم به جنس همسان او مشاهده می نماید.

کتابهای غیب

همانا در کیان غیب کتابهایی است که حضرت حق عز وجل آنها را به کف با کفایت مرقوم فرموده و برخی از این کتابها را با نقطه و جمعی با اشکال و عده ای از آنها با حروف تدوین شده است و عباراتی که در آنها بکار برده شده است غیر از کتابها نامهای عجیب و بی سابقه ایست از قبیل ينبوع الابرار و مجموع الاسرار و کتاب المهد و کتاب فلکی و فرجة الابرار و نزهة الاسرار و کتاب العزائم و کتاب العشق و کتاب السحر و البرهان الكبير و کتاب الاشکال (بفتح همزه) و در این کتاب احکام ستاره شناسی و حقایق مربوط به نجوم را متعرض شده است در بخش اول از کتابها به کتبی دسترسی پیدا می شود که آنها را با قلم عقلی تدوین نموده که قابل فهم بوده است مانند قرآن و در ضمن آن به اسراری می رسیم که گاهی مفهوم

برای مطلعان بوده و گاهی بر اثر تیرگی وجود فراموش کننده از حیظه فهم بیرون رفته بدنبال آن به کتابهائی می رسیم که شکلهای متعددی از قبیل شکل تربیع و تسدیس و امثال آن در آنها بکار رفته است پس از این به کتابهائی می رسیم که با نقطه نگاشته شده که هم فهمیده می شود و هم قرائت می شود و هم به علم لدنی فرا داده شده است و فراگیری از آنها تا وقتی است که آدمی به لباس عاریتی درنیامده باشد و به مجردیکه بدان لباس آراسته شد از آنها خاطر می کند اما چنان نیست که بطور کلی آنچه را فهمیده از خاطرش برود بلکه شیرینی فهم آنها در کام دلش باقی مانده و ایمان بدانها دارد و از این راه رغبت و شوق و محبت و عشق در خود به وجود می آورد.

آسمان پرستاره

و گاهی از جهت سالک آسمان پرستاره ای ظاهر می شود که آن قرآن کریم است که سالک از ناحیه نقطه ها به قرائت و فهم آن موفق می گردد و گاهی در حالیکه در غیبت قرار گرفته و همراه با سختیهائی شده است در صورتیکه شکیبائی ورزد و در شکیبائیش صادق باشد رنگ زرین و سیمین که رنگ اخلاص و راستی است برای او هویدا میگردد و گاهی سهیل ذکر از مسافت دوری ظاهر می گردد و چون سهیل حالت ارتعاشی از خود آشکارا می سازد آری

آن سهیل ذکراست که از سوی یمن ایمان و ایقان و عرفان طلوع می کند و هنگامی زحل همت با آنکه در لباس خفا قرار گرفته از دور ظاهر می شود و از ستاره در هنگامی که در رفیع ترین قرارگاه قرار گرفته است نهایت وجود بشمار می آید و گاهی که بتونزدیک می شود بزرگ می شود و از بالا به پائین نزول می کند و همانند مشتری در تلؤلؤ است .

و دلیل بر آنکه ستاره زحل کوکب همت است آنست که تو بهر کجا نگران بشوی همان ستاره در نظر تو پدید میشود و گاهی مریخ نزاع و خون ریزی طالع گردد و این ستاره که ستاره نزاع و خونریزی است برای او لازم و دلیل بر فقر و سلوک اوست مشایخ طریق گفته اند هر گاه فقیر زنده نکند و نمی راند فقیر نیست یعنی دو صفت مرگ و حیات اختیاری لازمه فقر اوست .

و گاهی شمس روح یا قلب طالع می شود و هنگامی زهره خوشحالی و نشاط و شرور به خدای عزوجل و عطارد به علم و ماه بوجود ظاهر می گردد .

گذاره و تعبیر

گاهی که سالک در رؤیا مشاهده می کند که بر الاغی سوار است نشان آن است که شهوتش را در اختیار در آورده و هر گاه ببیند بر قاطر سوار است نفس اماره را در اختیار در آورده و اگر

بیند کسی در زیر آن در گذشته علامت مرگ اوست و اگر بیند بر اسب سوار است علامت سیر قلبی اوست و اگر به بیند بر شتری سوار شده علامت سیر شوقی اوست و اگر به بیند پرواز می کند دلیل بر حیات همت اوست و اگر هویت را مشاهده کند و غشوه بر او عارض گردد چنانچه برود در اقد نشان آن است که مطلوب و محبوب صاحب هویت است و اگر به بیند که در کشتی سوار است و در دریا حرکت می کند باید گفت کشتی شریعت است و دریا طریقت.

قانون حکمت

شریعت قانون حکمت است و حکمت قانون همت و همت همان نیرو و قدرت است که از آن بنام همت خوانده اند.

اسم اعظم

بدیهی است هر يك از سالکان الی الله بنامی از نامهای اعظم الهی مفتخر گردیده و اسم اعظم همان نام مقدسی است که از سر چشمه دلها می جوشد و اسم اعظم مرکب از کلیه آیات است چنانچه هیچ آیت و نشانی در عالم غیب و شهادت وجود ندارد مگر اینکه حرفی از حروف اسم اعظم پروردگار است بنابراین بهر اندازه که بینات و نشانها و علامات و امارات رو بتزاید بگذارد به عدد اسم اعظم و آثار آن اسم معظم افزوده می شود و کثرت و قلت معرفت و اسم اعظم در تزاید آن مدخلیتی ندارد و سرانجام آن معرفت و محبت است

و محبت میوه معرفت است زیرا کسی که از نعمت محبت بهره‌ور نشده باشد از محبت بهره نخواهد داشت و چنانچه پیدا است محبت حضرت او نسبت به ماییش از محبت ما نسبت به جناب او می‌باشد و شکی نیست کسی که دوستدار چیزی باشد همواره از او یاد می‌کند و خدای سبحانه و تعالی فرموده دروغ گفته آن کسی که مدعی محبت من باشد و حال آنکه چون شب بسر آید می‌خواهد و از من خاطر می‌کند و نشانه ویژه محبت آن است که در هر حالیکه باشد جز محبوب خویش دیگری را نمی‌بیند و معلومی جز او ندارد.

گفتگو راجع به محبت

از سمنون محب (مجدوب) حکایت شده هر گاه در شونیزیه راجع به محبت سخن می‌گفت قندیلهای شونیزیه از جذبۀ سخنان وی بی‌اختیار شده و بر است و چپ به حرکت درمی‌آمدند.

از وی خواستند تا در باره محبت سخنی بگوید در پاسخ گفت یقین ندارم در روی زمین کسی باشد که شایستگی داشته باشد تا راجع به محبت سخنی بگوید. در همانحال پرنده در برابر او به زمین نشست، سمنون گفت هر گاه شایسته‌ای برای شنیدن حقایق محبت وجود داشته باشد همین پرنده است. سپس سمنون با آن پرنده در باره محبت سخن می‌گفت و آن پرنده نوك به زمین می‌زد تا خون از منقارش فرو ریخته و مرد.

ظهور نعمتها

آنگاه که آیات الهی در عالم شهادت و غیب به ظهور برسد ایمان و ایقان و عرفان از برکات آن ظاهر می گردد و بوسیله عرفان است که نعمتهای ظاهری و باطنی به ظهور می آید و موجبات محبت را ایجاد می نماید و محبت است که وسائل فنا را بوجود می آورد بلکه عرفان، حقیقت محبت و نتیجه حاصله از آن است.

اقسام فنا

فنا برد و بخش است:

۱- فنای از صفات در صفات حق به این معنی که سالک از صفات عاری شده و فانی در صفات حق تعالی بشود و اینگونه فنا را فنای در فردانیت گویند.

۲- فنای از صفات در ذات حق تعالی است که سالک از صفات حق تعالی هم چشم پوشی نموده و فانی در ذات او شده و این فنا را فنای در وحدانیت گفته اند.

و هر گاه ذات اقدس الهی تجلی نماید تجلی هیبت نماید و سالک مندرک شده و کوبیده گردد و به مرگ نزدیک شود و صدای احد احد به گوشش می رسد و هر گاه فانی در ذات شود باقی وزنده به او خواهد بود.

ذوق ربوبیت

گاهی اتفاق می افتد که سالک از خود غایب می گردد و حق تعالی او را بسوی خود بالا می برد و سالک ذوق ربوبیت را در خود احساس می نماید و این ذوق در کمتر از چشم زدنی برای او ایجاد می گردد و این چنین ذوقی که در باطن او ایجاد شده از ارزنده ترین مقامات و از مهمترین کراماتی است که خدای عزاسمه بوی عنایت فرموده و کام او را از این چاشنی چشانیده و در این موقعیت سالک سائر همواره با حق سبحانه در عتاب و جدال است و می گوید چه چیزی ایجاب کرده تا تورب باشی و من مر بوب و چه باعث شده تا تو خالق باشی و من مخلوق و چه چیزی موجب شده تا تو قدیم باشی و من حادث در این حال خدای منان ذوق ربوبیت را به او می چشاند و در نتیجهی آن از اینگونه تحیر و عتاب آسوده می گردد.

از طرف دیگر عارف متوقف است و تحیری در آن وجود ندارد و متحیر سائر است بلکه عارف مطلق خداست و جزا و متعارف و متظاهر به عرفان است و سالک به هیچ مقامی نائل نمی آید مگر اینکه پس از آن مقامی عالیتر و ارزنده تر است زیرا ذوق قدم و ربوبیت هر چند ارزنده و با اهمیت است ولیکن دوام آن ارزنده تر از آن است و چنانچه می دانیم این پیش آمد محدود نبوده بلکه میدان پهنآوری است که حدود آن قابل درک برای همگان نبوده بلکه برای کسی قابل درک است که در راه حق تعالی به هلاکت رسیده و